

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ لِمَا يَصْرُفُهُ

الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا الكتاب النادر الكاشف لسر حقه في الموعود



نزهة المجالس جليلة المشاهدة في حقائقها وجمالها في بيانها
جليلة المشاهدة في حقائقها وجمالها في بيانها

مطبع دار الفوائد
در باب الفوائد

اولیائی روزگار شیوای اصفیائے ادوار ادا می فیضان واکو به سلوک و طلب و
 باو گمان باو شکوک و تقیبت ^{بسیار} منقبت خورشید اشرف ^{که می تابد از}
 نه چرخ دور وایست ^{چهار} نگه جهان پیر ولایت ^{محیط آمد جهان را تا سر و پایست} مدار
 نقطه دور کند ^{که آمد از نفس نه چرخ وار لست} ^{قال مرکز نه و اثره اوست}
 که بگیرد بدم ^{شاهان سلسله} دور وایست ^{توحید خدائی} در افشان آمد
 از عرفان خود ^{بهر} آئے ^{گل گلزار تفنید ولایت} که چون خورشید و موم داد
 دو گله آئے ^{در} رخشان آفتاب وحدت او ^{برین نه طارم فیروزه فرستاده}
 قدوة الاولیاء الکبیر و زبدة العرفاء فی الکبیر حصصات قدوة الکبیر سید
 اشرف ^{الکبیر} الکبیر ^{الکبیر} فی صفة الله المسلمات و صفات المؤمنین بتشریف بقایه و بناید حیاته
 صادر شده و آن دور وایست معرفت و گوهر محرم ^{به} ایت را غره روزگار و
 نادره امصار بر فرق نامه افتخار و کامه اقتدار نهادند و سبب حصول مرتب
 و این و موجب وصول مناسب کونین دانسته در عرفان که از دریا
 اسرار ^{بر} آمد از دم فیض گهر آئے ^{جهان} بر افسر عزت نهاده ^{از} و در خفا
 کرد چون خورشید میسایست ^{آن} مکاتبات ^{بر} ایت و مراسلات و سطیحه
 جناب فضیلت ^{باب} مشیخت آیات عمدة الخلفاء الماشرفیه و زینة الاصحاب
 الشکر فی جامع الفاظ الکی و الباطن الفاس ^{سینی} حضرت شیخ نظام الیمینی در
 سلک نظام و ترتیب ^{الشیام} آورد و در او دما این و ادات غیبیه ^{اشتم} فی
 و الهامات لاریبیه ^{شکر} فی که در نهایت احوال و غایت آمال از حضرت قد
 الکبیر ^{سر} بر زده کس در رشته ترکیب و خیل ترتیب نکشید بود چون

در این مکتوب
 از شیخ اشرفی
 در این مکتوب
 از شیخ اشرفی
 در این مکتوب
 از شیخ اشرفی

الصفات علیه و انما مات ترکیه و فالف الهی و ملهم تائنه ای القاکم و ده تخصیص ایما
حضرت قدوة الکبریٰ نیز برین شن که بعضی ملاحظه گوهری و برتری منایقه جوهری
که در درج مکتوبات اول و مخزن مرقعات ماول نه درج کرده بودند مناسب است
که در التسلیم ترکیب و انظام ترتیب بیارید بمعاد طاعت مکتوبات شریفه و مرسلات
لطیفه جمع کرده و بر طبقه نظم نهاده امید که اصحاب بادیه طلب و احباب دینه ادب
را سر یابند و ای راه الهی و دست مایه تقاضائے درگاه تائنه ای کروانا و بالنبی
والله لا محاد فیه است المکتوبات بن مکتوب اول بجانب شیخ وقاضی عبدالملک
بیست کار اسلام و هر چه ای است در راه گردگار با تمام از دلائل اثبات صانع
و وحدت و ازلیت و ابدیت او و کیفیت وجود و حسب تریه و وحدت وجود و کبر و
او بصور علمیه خویش و صدور در یکمیر معلومیه مکتوب دوم بجانب شیخ ابابکر
بر احوال صدق طالب و از حواله در آمدن در راه مطالب مکتوب سوم
بسوی شیخ عمر مشتمل بر امور عدالت فی تفسیر آیه الله و السلام و شمه از مناقب
خلفاء راشدین رضی الله عنهم مکتوب چهارم بسوی شیخ عثمان مشتمل بر نبوت
عقیدت به نسبت شیخ اگر چه صورۃ بخلاف شریعت نماید و هر یک اوصاف حمیده
رکنی است از ارکان دین و معنی از اعیان یقین که اقدام هر یک صفت او بر
جانب و کمالش در هر چه از هر یک
طریق ثبات اگر باشد جمیع خصائل حمیده و شمائل پسندید در و مندرج اند مکتوب
پنجم بجانب شیخ کبیر بر استقرار مراتب توحید اگر چه علمی باشد و فائز استخضار
عقائد صوفیه و استفسار نواند علمیه و اسامی مراتب ظهور از حدیث و وحدت و
و ازواج و شمائل و اجسام که معبر بحضرات نفس و شمرلات سدس کشته اند مکتوب

ششم بسوسه قاضی مہن سہموری شمل بر فوائدا اطلاق کتب بعلوف و شمل
 بر مواند استماع ترب عرف و دلیل بر قراءت آواز شمل و مجھے از اکابر کہ
 فائز از مطالعہ و یے یافتہ اند تقریبات شمع اکبر و احتفالے گردن نسبت خود
 بر اصحاب شمل و دیگر صحبت ناداشتن اصحاب شمل یکدیکر مکتوب مضم
 بجانب شمع سیلان مند و می شمل بر معانی لفظ احد مقتضای مذہب و شرح اطا
 ذات کائنات کہ علی و ذاتی بحسب شریعت و حقیقت باشد و بعضے نکات آن بلایہ
 ذات بقادورات و ہرچی از بیان خیر و شر کہ فی نفس الامر شریعت مکتوب ششم
 بجانب شمع را جاوہر بیان ویدن واقعہ کہ تفویض کار بحضرت قدوۃ الکبر است
 کہ نسبت سنازلہ و ارادۃ آوردن بایمانی و آبدن تجلیل قاور حالت امارت
 پیر بر مرید و گاہے بعکس او مکتوب ہم بجانب شمع فریض شمل بر شمل ارادہ بر
 و روابط ہدایت برہ تدبیر و تفاوت سلوک پیر با پیرو جوہر تہذیب و تہذیب ہر یک مکتوب
 بسبب شمع بعد از شمل بر احوال نماز تہجد و اسباب بیداری شب مکتوب یاز و ہم
 بجانب شمع خیر الدین سہموری شمل بر معانی خلوت و غفلت و بہترین شمع اطا
 راہ و اسباب ریاضت نفس گاہ بتقریب و فائز سحر خرمی مکتوب دوز و ہم
 بجانب مولانا صفی رودلووی شمل بر فوائد زیارت قبور اکابر و ترغیب و تحریر
 بر راہ سلوک مکتوب تیسر و ہم بجانب شمع سہم الدین رودلووی شمل بر شمل
 و شدائد و ایذائے مکاند و معانی بر ارادائے ذکر مکتوب چہار و ہم بجانب شمع
 محمود و ربیان ضربات متعددہ و علمی و اثبات و استغراق در ذکر مکتوب
 پانز و ہم بجانب شمع الاسلام گجراتی از خلفائے اثنا عشریہ سلسلہ حضرت

کتب و اشرفی
 کتب و اشرفی
 کتب و اشرفی

کتب و اشرفی

و از ده امام میرشد مثل بر بودن سالک در راه حق و راستی خود را بکار محقق
از طهارت طاهر و باطن و شغوفی در راه سلوک و توحش از کار و دودن
انوار اگر چه از وضوء او باشد مکتوب شانزدهم بجانب شیخ معروف الدین
در بیان اطوار سبعه و عیان و انوار سبعه و ابتلا سالک در بدایت راه نبوری
از انوار سلوک است و نمودار غیب جن که باعث اثر و حام خوانین و موجب انجام
سلاطین میگردد و دیدن صاحب قمران و مشهور رضویه رضی الله عنه
و عن جمیع ائمه المعصومین مکتوب هفتم بجانب شیخ رکن الدین محمد بن
شتمل بر سفارش و بر حتم احوال از حضرت مخدوم جهانیان از جانب شیخ
رکن الدین مذکور و فرقه امانت دادن و طر اطوار سبعه بقریب آواز ذکر
حضرت امام محمد غزالی که روحانیت امام تاسف میگردد از ناتمامی سلوک
خود و تفرقه در انوار اکابر از بیله ثبات عقیده سالک از سلطان عارفین
و شیخ محمد الدین بغدادی مکتوب بیستم بجانب شیخ آدم نیرودی در
جواب نامه که شتمل بر روایات جواز کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
بعد کل فرض و دعا خواندن از زبان حضرت کنج شکر که نوعی تفسیر
از حرکت اعراب داشت مکتوب نوزدهم بجانب شیخ محمد الدین شتمل
در تعریف وحدت وجود و اسمائی اکابر که درین سلسله موافق اند و مخالف
و غیر بعضی تعنیات حضرت قدوة الکبراکه که بر طبق اصطلاح صوفیه بر سر
زده مکتوب بیستم بجانب میر صدر جهان شتمل بر استفسار تاویل الفاظ
عذاب که حضرت صاحب فصوص در رفع عذاب تاویل کرده اند و قطع

مکتوب لایق
خاصه در رفع آن مکتوب نسبت و یکم بجانب میر صدر جهان مذکور در اسفند
نسبت به سادات اقطونیان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر سادات
قطونی کنایت زده اند مکتوب نسبت و دوم بجانب ملک العلماء قاضی
شهاب الدین مشتمل بر استفسار مقامات فیما عداک ظاهره و باطنه مکتوب نسبت سوم
در جواب نامه سلطان ابراهیم که استفسار معنی بیت حضرت خواجہ خسرو دهلوی
کرده اند مکتوب نسبت و چهارم در جواب سلطان ابراهیم که مشتمل
بر استفسار احوال خلیفہ خان و تبارخ کردن ولایت اسلام و غراب کردن امضا
از نام و قبل نمودن تمام خلق از خاص و عام و موجب و مکتوب نسبت پنجم
بجانب شیخ شمس الدین اووسی مشتمل بر معافی کریمه لیس بکثیره شکی و عفا
السیمیم البقیه مکتوب نسبت و ششم بجانب سید تاج الدین اووسی در استمداد
از حضرت قدوة الکبرایا میر غزل کردن منصب مکتوب نسبت و هفتم
بجانب شیخ فرید الدین در استفسار روایا و برخی احوال مشایخ گذشته و
حکامی سابقه از روحانیه علیه السلام در روایا مختلفه مکتوب نسبت و هشتم در
جواب عرضیه هوشنگ خان مشتمل بر التفات حضرت قدوة الکبری که سلطنت
مند و یافته تقریب در احوال ملوک روزگار و آثار سلاطین نامدار و نصایح
چند که باعث بر استحکام امور سلطنت و اتمام سیر مملکت و عدالت و انظباط
وزارت و نیابت و صدارت و وکالت مکتوب نسبت و نهم بسوی شیخ
علاء الدین شندودی مشتمل بر بعضی از سفارش حضرت مخدوم جهانیان نسبت
ایشان و اشعار برخی مقامات علیه کبر مکتوب سی ام بمولانا کریم الدین

رد و فی مثل برتر غیب و تحریص سلوک بتقریب حکایت شیخ محمد صریحی که
 بنیج خامه در بر او نگاشته اند که هر کدایم آیات قرآن بجهارت مختلفه بخوانی
 اند بر ترک تجرید مکتوب سی و یکم بسوی شیخ مبارک کمراتی از خلفاء اصفهانی
 مشتمل بر مضمونیست حضرت شیخ شرف الدین پانی پیتی خداوند که از روز و دوپنجه
 جاسی کرد مکتوب سی و دوم بجانب سید حمید الدین محمد آبادی مشتمل بر استغفار
 نسب و سیادات هندوستان بموجب تذکره علماء نسب که در زمان غیبت
 الدین بلین که بر حکم او کرده بودند مکتوب سی و سوم بجانب شیخ زرک الدین
 شاهباز که از طریق در ثلثه اند مشتمل بر اوضاع صوفیه که بعضی بکسب اشتغال از
 و بر فی بفتوح دند و استقبال کرده اند و شمه تعریف خانقاه و از دعام صنایع
 ولایت پناه بر گاه حضرت میر مکتوب سی و چهارم بجانب ملک محمود که از
 خاص اصحاب بودند مشتمل بر احوال مریدت روضه پاک که بالفصد در پیش بر طوط
 در کار خوضه اشتغال میفرمودند مکتوب سی و پنجم بجانب شیخ جهان کمراتی
 از خلفاء اثنا عشریه در مدت دنیا و ایثار کردن را قبول کرده اند مکتوب
 سی و ششم در جواب عریضه قاضی اسحاق و قاضی محمد و هر یار و می مشتمل
 بر استغاثه مادر محترمه که از زندان ملوک ایاده مستخلص ایشان و اندک خلق خواه
 بفعل خواه بقول مکتوب سی و هفتم بجانب سید جمال الدین سکندر پوری
 مشتمل بر انیان و طائف متروکه که از اوقات مقدوره و بر خیز از تلبس الملبس
 و نمونهای که سالکان را از عرش رحمان و شیطان می نمایند مکتوب
 سی و هشتم در جواب نامه شیخ فرید که استفسار از اذکار طماتی قلندر حیدر

این مکتوب
 در کتاب
 سینه الدین

مکتوب شرقی ۳۸
 کرده اند مکتوب سی و نهم بجانب شیخ صدر الدین والد دنیا شمل بر استفسار
 معنی رباعی حضرت ابوسعید ابوالخیر که بلیه ربیع مسکون را غارت می کند
 و حور انظاره نگارم صفت زودتر رضوان زلفش گفت خود بر کف زودتر
 یک فال سیاه بر رخان مطرف و در ابدال زیم چاک بر مصف زودتر
 مکتوب چهل و نهم بجانب شیخ شمس الدین او دبی تنها بر استفسار توفیق در کلمه
 قدسیه و منوره مشهوره اولیاء تحت قبائی و الوالی یعیات الداری
 مکتوب چهل و یکم بجانب شیخ مظفر بهارنجی در استفسار کنت کنتنا
 تحقیقا و اسما له فالحا به و رومی در معنی منوره کلام قدسیه و مراد از جمال
 و جمال بهر دو مکتوب چهل و دو و م بجانب سالار سیف الدین ایمنی شمل
 بر استغاثه از خوف بعضی کفره جوار و احوال رجال الغیب و اضافه مال الیه
 که سی صد و شصت کس باشد و شمه از کیفیت خضر علی السلام و تجدید شدن
 و ندانها ایشان بمرور سالها که متغیه و طریق الترام رجال الغیب از بیگانه
 فتح عساکر و طفر معارک چنانچه صاحب قرآن و فتح معرکه حضرت ولی کرده
 مکتوب چهل و سوم به نسبت نور حدیقه السیادت و نور حدیقه الثقابته
 زیاده الا فاق سید عبدالرزاق متضمن به تفصیل مراتب ظهور و مجالی صدور
 که عبارت ظهور حضرات جنس است و برخی از ایشان مراتب تنبیهانه و شمار مناسبت
 و اصلاته مکتوب چهل و چهارم بجانب حاجی عبدالوهاب و تائیدات اجرام
 سماویه از خلقت انسانیه علویه و سفلیه مکتوب چهل و پنجم در جواب نامه
 که بنامه منوره حضرت قطب عالم نوشته بودند بنابر استغاثه از خروج کسین

کافرو کشته شدن اکابر بنگاله و دوجوئی کردن حضرت قطب الکبریا بنظر
 مانتن لشکر عشق از آدم تا ایندم برانیا و اولیا مکتوب چهل و ششم در جواب
 نامه سلطان ابراهیم برائے استاد و استخاره لشکر کشیدن بکونگاله
 بنا بر استغاثه حضرت قطب عالم بعینه نامه ایشان بحضرت قدوة الکبریا و
 استغاثه از ظلم و غرور کین رای کافرو حضرت انور شهید راشهید نشان
 مکتوب چهل و هفتم بجانب شیخ حسین و بکروش بنا بر غزای سمرقانی
 که رای پسر ایشانرا شهید ساخت مکتوب چهل و هشتم بجانب حضرت کبر
 شرور لوری العباسی در استمداد اذیت مقتسم خان و القویض ولایت
 هندوستان بحضرت کبر و فرستادن معلومی و در حمایت گرفتن اولاد
 و اخفاء ایشان مکتوب چهل و نهم بجانب فرزند ارشد شیخ عبدالستار
 بر دلائل عشق و مراتب او و حذی از نکات عشق و تقریبا مناقب حضرت
 شیخ روزبهان مکتوب پنجاهم بجانب شیخ قطب الدین شمل براقوال
 فرقه در بدایت فرقه و اصناف او و خلیفه شدن مکتوب پنجاه و یکم
 بجانب علامه الهدی مولانا علام الدین جانی بنا بر عاطفت حضرت قدوة الکبریا
 بر ایشان و رفع کلفت و غایت الطاف در جواز ارشاد و در سه شیخ و تقریبا
 ذکر شیخ نجم الدین کبریا و زبجان بقیة رضی اللہ عنہا و مردم جالب مکتوب
 پنجاه و دوم بجانب سید نظام الدین بهر بلوخی شمل بر مراتب توحید و معرفت
 او که مرد و گونه است و معنی ادراک لایط و مرکب بنا بر استمداد و استحقاق
 از دست کوره بهر لیه و اطراف او مکتوب پنجاه و سوم بجانب سید علم الدین

مکتوبات شریفی

جلد اول

ملا نوی در استمداد و استحقاق نصیب مذکور از دست کوره اطراف نشین
مکتوب پنجاه و چهارم بجانب شیخ حسام الدین زسری مشتمل بر ذکر مقرر
و طریق ارادت و کلاه و مو گرفتن مکتوب پنجاه و پنجم به نسبت شیخ سعد الدین
مکتوبی مشتمل بر استفسار سلاسل اربع عشریه و سلسله نسبی و سیه تقریباً
مناقب شیخ بریع الدین الملقب بشاه مدار مکتوب پنجاه و ششم بجانب
صیفت خان حسام الدین نوادر در جواب عریضه که التماس نموده بودند
که رساله مدلی یا شند بنام مستدعی که موجب ثبوت اسم در دفتر اهل ولایت
و نسبت اندراج نام در دیباچه ارباب استفاده مکتوب پنجاه و هفتم
بجانب صیفت خان مذکور بنابر سفارش حضرت شیخ شمس الدین اودهی
مکتوب پنجاه و هشتم در جواب عریضه سید مکتوب پنجاه و نهم بجانب شیخ
شمس الدین مشتمل بر سفارش شیخ سید باقر بیابانمیدین مرید ارخانواده
و گیرایین و دو مان بالکس مکتوب شصت و یکم به نسبت سید طاهر اودهی مشتمل
بر خلوصه اصحاب احباب مکتوب شصت و یکم باغوی سید طاهر مکتوب
شصت و دوم به نسبت سید طاهر مکتوب شصت و سوم به نسبت
سید طاهر مکتوب شصت و چهارم بجانب شیخ اصیل الدین در جواب
طبل و علم مکتوب شصت و پنجم بجانب شیخ عزیر الله در جواب طبل
گردد انیدین بنصیف روز عاشوره و دور کردن و گفتگوئے لعن و مصاحف
مکتوب شصت و ششم به نسبت شیخ جمال الدین مشتمل بر احوال اوکار و آوالت
و اطوار بعضی دو مان معموله و خاندان متقوله مکتوب شصت و هفتم به نسبت

مخدوم زاوۀ قطب الحق و الدین خواجہ مودود دیشتی و ارسال بعضی فتوح
 و نذورات برای توابع اخاندان شریف مکتوب شدت و ششم حضرت نقیب
 النقباء و نجیب النجا حضرت رضی الملتہ و الدین دعوات مشتاقانہ و تحیات
 مخلصانہ بہ نسبت نید تاج الملتہ و الدین سید شمس الدین و سید محمد از قندری
 و سید قاضی و سید شہاب الدین کہ ہمہ اخوان آن سلسلہ اند بہر یک
 فتوحات متنوعہ و نذورات متفرقہ مکتوب شدت و ششم بسوی زین
 اما شریف نامہ مشتمل در جواب استفسار بعضی نوادر از غرائب و عجائب و استخفا
 بعضی تبرکات از مشائخ معارف مکتوب شدت و ششم در اصولہ شیخ محمد
 عسے و اجوبہ ازین جانب مکتوب شدت و ششم بجانب شیخ عبد الغفر لکھنوی
 مشتمل بر استفسار و کلائی و تفویض مقام و انواع و اقسام و ولایت او
 مکتوب شدت و ششم بجانب قاضی محمد سدھوری در انحلال اصولہ
 اشتغال تخلصہ و خطرہ بندی مکتوب شدت و ششم بہ نسبت حضرت شیخ
 نجم الدین بموجب استفسار ایشان از مقامات اشرفیہ علامیہ از اصحاب
 و احباب استفسار از احوال فرزند اغرا شد علی الاطلاق سید عبدالرزاق و مقامات
 متعینہ ازین طائفہ بکہ تفویض یابد مکتوب شدت و ششم بجانب شیخ
 نظام الدین در جواب نامہ کہ استفسار از بعضی مقدمات جواز سماع و توحالی
 گاہ گاہ مصدع اوقات صوفیہ و مصرع حالات عالمیہ شدت و ششم بجانب
 نجم بجانب قیام الدین مشتمل در حل ابیات مشککہ بطریق ارباب تصوف و اصحاب
 تعرف خانمہ مشتمل بر اندماج سلاسل مشائخ و اندراج اسماء ارواح
 پر کردن

بر سبیل دو اثر ملوک مجید و توانمخ نشان از زمان کیومرث تا زمان
صاحب قرآن خواجہ افضل الدہر رشد الدین کرده الآن باستفسار حضرت
قدوة الکبر اسلاسل اولیای روزگار از زمان حضرت خلفاء الراشدین
الکے یوم الاخر ساخته متمم مشتمل بر تہجہ بحوالا انساب و مفرد الاقباب از
اولاد امانین و احوال و ہامین الشریفین السطین الغرین المرحومین المقبولین
رضی اللہ عنہم اجمعین بر مطابق دو اثر ملوک از ائمہ اثنا عشریہ کہ دو اثر
نشان دور و مطول و دو اثر اولاد اثنا عشریہ سر حلقہ از ان خور و در باب
مناصب از نقباء و نجباء خور و تروہر و دو اثر بمقتضای محال ریزہ تکلم
بر اسمائے تبرکہ انبیاء مرسل و اول غریم تا خاتم النبیین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم و ذکر حکماء پیش از بعث علیہ السلام استا خلفاء الراشدین و
التابعین و تبع التابعین و خلفاء بنو امیہ و عباسیہ از زمان کیومرث
و شدادمان و گیلانیہ و اشکانیہ ساسانیہ و آسیدیہ ملوک بنو اللہث
غوریہ غزنویہ و بالیہ سلجوقیہ خوارزمیہ اتابکیہ سلغریہ اسماعیلیہ و
کریہ قریہ توقع از ارباب فضل و تمتع از اصحاب شہل آنست کہ در
الفاظ تبرکہ و انماط منورہ کہ در مکتوبات از خامہ مسکنہ الحامہ حضرت
قدوة الکبر کہ از پر تو و لایت غوثیہ صادر شد بندہ را در ان تصرفی
نیست بجز بجزئی و آلہ اما ہر جا کہ در سلاسل مشائخ و دو اثر اکابر غیر متفقہ
و بحر الانساب و طبقات ملوک مذکورہ بعد از جمع و ترویج کتب صوفیہ
و رسائل طائفہ علینہ تخصیص در لطائف و توانمخ چنانچہ طریقہ و طبقات

از اثر در بابت حضرت علی بن ابی طالب

طریقہ نام لا الہ الا انت کہ از اہلستان گوید و بدین نام مکتوب است

ناصیہ و گزینیہ و امثالہ دریافت در دو اثر و مجدد دل درج کرد اگر در جریان
 عبارت قلم سہوی رقتہ باشد و در سریان سفارت رقم خطا گذشتہ قلم اصلاً
 در رقم صلاح دیرنخ نہ دارند یا البنی و الہ الامجاد قطعہ قلم چون بدست ارادت
 بود رقم زیر و بالا چو افتد زیائے بیاید بر آستین از صواب آنکہ غالی
 نباشد جهان از خطائے افضل الاصحاب حضرت شیخ نظام الدین بنی بو
 جمع مکتوبات اول از بدایت وقت نہایت را تاریخی یافتہ اند قطعہ نظام
 کہ از درج لطافت نہ در و گوہر چو مکتوبات آوردن چو مرقعات عرفان جمع
 کردہ پیے تلایخ مرقعات آوردن ہر گاہ جامع مکتوبات ثانی بارادہ کتاب
 ارقام الہی و داعیہ راتب اسام نامتناہی از عہدہ این امر شریف و ربکار لطیف
 بیرون آمدن تاریخ نوی بخاطر رسیدہ قطعہ رہے آن خامہ دست ارادہ نہ
 کہ از رہے راز مرقعات آمدن چو مکتوبات ثانی یافت ترکیب پیے تلایخ
 مکتوبات آمد مکتوب اول برادر اعز ارشد قاضی شیخ عبد الملک و عا
 متفاقانہ از درویش شریف قبول فرمایند اسے برادر حصصالی کے را جوید
 کہ بدولت سلوک بہرہ مند گردانند تخت در دل او ارادہ ارادت پرست ہر
 کامل و داعیہ شاعت بسوی درویش عامل القامی کند قطعہ کہ را کہ جوید
 براہ سلوک نہ در آرد بلطف و غنایت خدا کے نہ تخت از ارادہ بدل و خشنود
 کہ آرد ارادت بہ پیریدائے بمقتضای دانتق الیہ ال سیکلہ و متبنای
 اَللّٰہِ فَاَیُّہَا کَاللّٰہِ فَاَیُّہَا مَتَبِہ دست ارادت بدامن کی از شیخ
 روزگار زند و پائی انابت براہ یکے از رواں نامہ ارشد فضل استمک

شیخ نظام الدین بنی بو
 جمع مکتوبات اول از بدایت وقت نہایت را تاریخی یافتہ اند قطعہ نظام
 کہ از درج لطافت نہ در و گوہر چو مکتوبات آوردن چو مرقعات عرفان جمع
 کردہ پیے تلایخ مرقعات آوردن ہر گاہ جامع مکتوبات ثانی بارادہ کتاب
 ارقام الہی و داعیہ راتب اسام نامتناہی از عہدہ این امر شریف و ربکار لطیف
 بیرون آمدن تاریخ نوی بخاطر رسیدہ قطعہ رہے آن خامہ دست ارادہ نہ
 کہ از رہے راز مرقعات آمدن چو مکتوبات ثانی یافت ترکیب پیے تلایخ
 مکتوبات آمد مکتوب اول برادر اعز ارشد قاضی شیخ عبد الملک و عا
 متفاقانہ از درویش شریف قبول فرمایند اسے برادر حصصالی کے را جوید
 کہ بدولت سلوک بہرہ مند گردانند تخت در دل او ارادہ ارادت پرست ہر
 کامل و داعیہ شاعت بسوی درویش عامل القامی کند قطعہ کہ را کہ جوید
 براہ سلوک نہ در آرد بلطف و غنایت خدا کے نہ تخت از ارادہ بدل و خشنود
 کہ آرد ارادت بہ پیریدائے بمقتضای دانتق الیہ ال سیکلہ و متبنای
 اَللّٰہِ فَاَیُّہَا کَاللّٰہِ فَاَیُّہَا مَتَبِہ دست ارادت بدامن کی از شیخ
 روزگار زند و پائی انابت براہ یکے از رواں نامہ ارشد فضل استمک

وَلَا تَقْصِرْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
نماید قطعه اگر کامل ز زائد گشت کامل نباشد کامل اوناقص عیان است
از نقصانی بود محتاج غیره: ز محتاجی قرین عاجزان است نیلین موجود
نمواند شد و آن نیست مگر وجود مطلق چه هر چه و رای اوست و تحقیق و
وجود محتاج بدوست بخلاف او که خود بخود موجود است و مراد از این
وجود مطلق وجود عام نیست یعنی امری عرضی اعتباری زیرا که او بخود قائم
نیست قیوم دیگره چگونه تواند بود قطعه بذات خود نباشد هر که قائم
قیام دیگره ز وجود ن بر آید بیاید جوهری تا به از خویش که
عرض عام زان بخون بر آید بلکه مراد از اینجا ذاتی است که منفرد
که ز همه نسبت و قیود بود و منق از همه رسم و نمود هیچ کاری و هیچ
اعتباری و بمرتبه از مراتب کمال احتیاجش نه بلکه ذات علوهائش همه
کالات و وجود و صفاتش محل همه جلالات بان معنی که هر چه غیره
را از وجود حاصل شود و دیگر را از خود و اصل نشود از تحقیق وجود
ویر از ذات و است و بالذات وی قطعه هر چه باشد هر که را از
وجود ز در نمود کون از هر اقصای ذات پایش را بود ز نخستین
هر که نبود انجمن نبود خدای تبارک و تعالی قَائِلُ الْاَشْيَاءِ
پس هر چه حاصل شود موجودات گویم را از علم و قدرت و انجمن و اصل
بود و مکنونات وجودیه را از رسم و سوزا کشف اشیا همه و انصاف
اسماء قدریم تحصیل که من ذات وید الله یفیکون عین الوجود المطلق ذاتی

نماید قطعه اگر کامل ز زائد گشت کامل نباشد کامل اوناقص عیان است
از نقصانی بود محتاج غیره: ز محتاجی قرین عاجزان است نیلین موجود
نمواند شد و آن نیست مگر وجود مطلق چه هر چه و رای اوست و تحقیق و
وجود محتاج بدوست بخلاف او که خود بخود موجود است و مراد از این
وجود مطلق وجود عام نیست یعنی امری عرضی اعتباری زیرا که او بخود قائم
نیست قیوم دیگره چگونه تواند بود قطعه بذات خود نباشد هر که قائم
قیام دیگره ز وجود ن بر آید بیاید جوهری تا به از خویش که
عرض عام زان بخون بر آید بلکه مراد از اینجا ذاتی است که منفرد
که ز همه نسبت و قیود بود و منق از همه رسم و نمود هیچ کاری و هیچ
اعتباری و بمرتبه از مراتب کمال احتیاجش نه بلکه ذات علوهائش همه
کالات و وجود و صفاتش محل همه جلالات بان معنی که هر چه غیره
را از وجود حاصل شود و دیگر را از خود و اصل نشود از تحقیق وجود
ویر از ذات و است و بالذات وی قطعه هر چه باشد هر که را از
وجود ز در نمود کون از هر اقصای ذات پایش را بود ز نخستین
هر که نبود انجمن نبود خدای تبارک و تعالی قَائِلُ الْاَشْيَاءِ
پس هر چه حاصل شود موجودات گویم را از علم و قدرت و انجمن و اصل
بود و مکنونات وجودیه را از رسم و سوزا کشف اشیا همه و انصاف
اسماء قدریم تحصیل که من ذات وید الله یفیکون عین الوجود المطلق ذاتی

این محال است وجود از روی هستی لازم الی است پس خالی از آن نیست که این موجودات ممکنه را یا از عدم پیدا کرده و بچوبید آوردن چیزی را از چیزی و یا عدم را باین صور نموده یا از خود صورت کرده یا از خودش بهر یک از این صور تجلی فرموده مع بقایه علی ما هه علیه
 الی حدیث الی حدیث فی حدیثه و حقیقه و شک نیست که اول و ثانی محال زیر اجماع عدم شی نیست که ماده چیزی تواند بود یا در البصوره تواند نمود و ثالث نیز محبت آنکه موجب تخری و تمعین اوست تعالی الله عن ذلک
 علی اکبر لانه واحد بالحدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت المملکت لا بالاطلاق الذی هو ضد التقیید بل بالاطلاق الذی
 لیس معه نسبه آیه نسبت کانت اگر بفض متجری و مسطر گردد بر آنکه انقلاب وجود بعد از لازم آید محبت آنکه موجودین وجود است که
 غیر او فرعدم نیست قطع زنی آن رتبه مانده و آتیه که وصف اندر خود او فرعدم نیست از قدم وارد ذات خویش و اتم بر و ن از ذات آثار
 فرعدم نیست از آن نمی بینی که حقیقت انسانی بکلیت خود در هر فرد از افراد موجودات و اصلیت نیایی تجلی خود در هر واحد است از نهاد کائنات
 اصلا متجری و تمعین نیست و نیز مقرر است که وحدت صفت نفس اوست که مال او سبب زوال موصوف بود پس ننماید مگر آنکه خودش باین صور متشکل
 نماید و باین اشکال متشکل مع بقایه علی ما هه علیه فی حدیثه و حقیقه
 و حقیقه من الی حدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت بلا تبدیل و تعین مالا

باین جهت که این موجودات ممکنه را یا از عدم پیدا کرده و بچوبید آوردن چیزی را از چیزی و یا عدم را باین صور نموده یا از خود صورت کرده یا از خودش بهر یک از این صور تجلی فرموده مع بقایه علی ما هه علیه
 الی حدیث الی حدیث فی حدیثه و حقیقه و شک نیست که اول و ثانی محال زیر اجماع عدم شی نیست که ماده چیزی تواند بود یا در البصوره تواند نمود و ثالث نیز محبت آنکه موجب تخری و تمعین اوست تعالی الله عن ذلک
 علی اکبر لانه واحد بالحدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت المملکت لا بالاطلاق الذی هو ضد التقیید بل بالاطلاق الذی
 لیس معه نسبه آیه نسبت کانت اگر بفض متجری و مسطر گردد بر آنکه انقلاب وجود بعد از لازم آید محبت آنکه موجودین وجود است که
 غیر او فرعدم نیست قطع زنی آن رتبه مانده و آتیه که وصف اندر خود او فرعدم نیست از قدم وارد ذات خویش و اتم بر و ن از ذات آثار
 فرعدم نیست از آن نمی بینی که حقیقت انسانی بکلیت خود در هر فرد از افراد موجودات و اصلیت نیایی تجلی خود در هر واحد است از نهاد کائنات
 اصلا متجری و تمعین نیست و نیز مقرر است که وحدت صفت نفس اوست که مال او سبب زوال موصوف بود پس ننماید مگر آنکه خودش باین صور متشکل
 نماید و باین اشکال متشکل مع بقایه علی ما هه علیه فی حدیثه و حقیقه و حقیقه من الی حدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت بلا تبدیل و تعین مالا

لَقَدْ دَلَّ لَا تَكْثُرُ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ الْحَقُّ
 نَالِ السَّعَادَةِ لَفِيئَتِي وَ إِلَيْهِ أَسْتَأْذِنُ حضرت مولوی محمد
 هر خطبه شکل آن گشت عیار تمام دل برودن شد
 هر دم لباس دیگران یار بر آمد گم پرو جان شد
 قاسمی بدل ملکیت صلصال قروشد خواص مطنی
 گاه به زرت که کل مختار بر آمد زان پیمان شد
 به نوح شد و کوهانی بد عساق خود وقت بگشتی
 گم گشت خلیل و ز دل نار بر آمد آتش ده زان شد
 یوسف شد و از مصر فرستاد متعصبی روشن گر عالم
 کز دین یعقوب با نو آ بر آمد بختی خورده دینی بود نیز
 میگشت دمی چند برین روی زمین او از بهر تفرج
 عیسای شد بر گنبد دوار بر آمد تسبیح کنان شد
 انسوخ چه باشد چه تناخ حقیقت آن دلبر زیبا
 نشسته شد از کف کار بر آمد قتال مان شد
 عیسی شده در مهد بن و او گواهی بر مایه مریم
 نامة شد از سنگ بر افتاد بر مان زان شد
 انجیل همون بود که می آمد و می رفت به قرین که وید
 تمام اقبیت آن شکل عرب وار بر آمد دارای جهان شد
 فی لے که همون بود که میگفت انا الحق در صورت مشهود

منصور بنو و انکه بران دار بر آمد نادان جهان
 روی سخن کفر نه گفت است چو حایل منکر نشویدش
 کافر بشد آنکس که بر کار بر آمد از دور جهان
 بن مستزاد تصنیف حضرت قدوة الکه است قدس سره الله تعالی
 خورشید که از مطلع النوار بر آمد پر نور جهان شد
 ناپید مده و مشتری از کار بر آمد ظلمات نهان شد
 آن شاهد رعنا چو خورشید بر آمد درات عیان کرد
 و پرده توحید ز اسرار بر آمد تصویر زبان شد
 و منزل ثانی چو فرو آمد خورشید وحدت بدر آمد
 بر فروه تفضل چو ستار بر آمد بر هم نگران شد
 از بد و ازل تا به ابد هر چه بر آمد نور خویش بدید
 اعیان جهان را همه آثار بر آمد تصویر جهان شد
 اعیان که ز توحید بر آورده صور را انواع ثلاثه
 در واسط اندک و بسیار بر آمد سر پای بیان شد
 از منزل ثالث چو فرو آمد آنهم ارواح بگویند
 از اثره عقل چو پر کار بر آمد بر گوهر کاش
 تهنات به هم جوهر کاش تجزیه زد از بعضی کاش
 دیدند بهم صدرت هر بار بر آمد بعضی کاش
 خورشید صفت بر سر اورنگ بر آمد از صورت بم

عنه اشرف
 ابرار و خیرات
 سعادت و نجات
 از نور و جلال
 قلم و کلام
 شکر و حمد
 عالم و کائنات
 خدایه و معجزات
 کرامت و احسان
 علم و کمال
 زنده و حیات
 کرم و شرف
 کرم و کرامت
 کرم و کرامت

بر تخت سپهر چو سپیدار بر آمد تا جسم جهان شد
 آن عقل کل آن شاهد توحید منزل کاین است
 چار اندر چار بر آمد با چاره گران
 سالک چو تنهای سلوک آید در ول
 از قلمز حیوان چو گنهر یار بر آمد این کبدون شد
 بر طبق نرولی که رسید است بسرخاک
 بر جانب معراج نبی وار بر آمد سرگردان شد
 بر عکس نرول آن دکار عروج است در انفس اتفاق
 سُبْحَانَ الَّذِي أَسْمَايُ بِحَمْدِهِ یَا رُبُّ اراد معراج کائنات
 اشرف تو سر سلسله راه بدست آر گریل سلوک
 در خاصه عام پر از خا بر آمد گلزار خان شد
 کتوب دوم برادر اصدق الصدق تاشیح ابابکر بن محمد بن علی بن ابی طالب
 عند صدق و دعای درویشان اثنای تزیین از فقر اشرف قبول فرایند
 ای برادر تو شد راه سلوک الهی و ز اوقاف کعبه یقینای صدق بود
 صدق و نیاز باید تدبیر این سفر را خرد تر از غنی بیغم یک دره آن روا
 عاشق اگر نباشد جانباز و سواش از دست او چه خبر جز هرزه مرور
 نه چو صدق بهین صفات بندگان خدا آن و اقل خاص همین سات
 کفر بندگان را راه شده فیض الله تعالی بصادق و اهل خاندان
 حضرت ابابکر صدیق را رضی الله عنه و آله و صحبه اجمعین

کتوب دوم برادر اصدق الصدق تاشیح ابابکر بن محمد بن علی بن ابی طالب
 عند صدق و دعای درویشان اثنای تزیین از فقر اشرف قبول فرایند

الی قحطه را بر ابطه اطلاق بر کشید که همه اقوال و افعال وی مشایبه نبوت آمد
 و جمله احوال و اعمال او مشایبه صفوت بس آمد قطعه زیری آن صبح صادق رو
 نور شید که می نماید از و نه چرخ در وای : بنی خورشید یار الش شاره :
 همین استیاره تا یان بهر جائی : و تنبیه رسول علیه السلام مأمور شد بهجرت
 از جبرئیل حضرت علیه السلام پرسید که با من که هجرت خواهد کرد جبرئیل علیه
 السلام گفت ای ابوبکر از ان روز خداست تعالی ویرا صدیق نام کرد و ابوبکر
 سعید القناری رضی الله عنه گفت که اسلام ابی بکر رضی الله عنه مشایبه نبوت
 زیرا که وی گفت که شبی پیش از بعثت رسول علیه السلام در خواب دیدم
 که نور سے غلیم از آسمان فرود آمد و بر بام کعبه افتاد و در مکه پنج خانه نهاد که
 از ان نور خیزے بآن در میان پس از ان النوار همه جمع شدند یک نور شد
 چنانچه در اول بود و بخانه نمین در آمد و من در خانه خود را به بستم بامداد آن خواب
 یا یکبار زیور دیدم و تعبیر از و در خواب استم گفتم این از قبل افضال اسلام است
 اعتبار سے ندارد چون روزگار سے بر من گذشت در بعضی تجارت بدیدم و در خواب
 و تعبیر خواب خود را از وی پرسیدم گفتم تو چه کسی گفتم من مرد عالم و قوی
 گفتم خدائی تعالی در میان شما پیغامبر سے خواهد برانگیخت و تو در ایام حیات
 در بر و باشی و بعد از وفات وی خلیفه سے پس چون رسول علیه السلام
 مبعوث شد مرا با سلام خواند گفتم هر پیغامبری را وید بود در نبوت دلیل
 تو چیست گفتم دلیل نبوت من ان خوابی که دیدم بودی و آن پیغامبری که
 در خواب تو گفتم آنرا اعتبار سے نیست باز بچرا گفتم تعبیر خواب تو چنین است

له شایع با فضیلت جاس از کشتن کوفی باقیه اول در استیاله نامی است که از پیغامبری این شایع یعنی پیغمبران است و در آن است از پیغمبران

مکتوب شریفی از انوشیروان جوهری

وچنین من لکھم ترا بیان کہ خبر او گفت جبرئیل لکھم من از تو پیچ و لیل نہ طہیم
 زیادہ این اشہد ان لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ واشہد انک
 عبدہ ورسولہ قطعہ طالب صادق کہ باشد کہ او محبت و پیران خود
 در بد کے ہاگر قدم از صدق بر سنگ بند نہ سنگ چون گوہر ز نذر حق صد
 بچھا کہ در نبوت بی ایمانے ابھی قبول ممتنا بخت نمیکرد و نہ در ولایت بچھا
 بے تشریف وار و توصیف الہام قبول نکند خواہ از جانب مرشد خواہ از جانب
 مستشد قطعہ ہر کہ در راہ خدا بنہاد پے نیافت از داری باری استہ
 و ردل ہر طالبان راہ حق نہ نوعی از ایمانے باید از خطائے طالب صادق
 و عاذب وائق را ما و ام کہ ایمانے از حق تعالی نشود دست بدامن صاحب
 ارشاد و نرند ساک لائق و ناسک رائق را تا اشارتے از ایر و الا ہو
 چنک بجل النین و این اداوند ہا و حی اللہ تعالی الی داود ان یضع اقدامہ
 فی سبیل اللہ استوار ہا قطعہ ہر کہ از ایر و لعلے خواستہ نہ کو ہند و ر
 راہ ایر و پای پائے نہ در و لش الہام خواہد کرد او نہ بہر توحید خدائے
 کہ خدائے نہ در شب بست و ہفت ماہ مبارک رمضان منہ چون اعسہ سلوک
 راہ الہی دارادہ سیر کردن در گاہ نامتناہی در ولین در و لش ممکن
 شد خاطر سہلا زمت ہر درویشے از عزیزان اطراف میکشد و میل بمطالعہ
 ہر نیک کیشی از نادیان الکناہ می طہید ہمدین تر و حضرت ابو العباس
 خضر علیہ السلام تشریف اور وند و نشان از حضرت قدوۃ العارفین و
 زین الکاملین ملا و الغریب و ملجا و العرفا لقطۃ الدائرہ ہر کہ خطائے مرشد

لعلہ انما خاتمہ
 اسرار استوار ہا
 روح و فی و کون و کون
 غیب را بیکو بند
 دل انگشت ۱۲

تصنیف غیر الاشیا بعضی من بعض ۱۲

یعنی خوب و افضل پرستہ ہا

و تہذیبی کلام

بند و زری

ہا نہ نہ مضبوط

نقطه نه دوائر داراي دهر نه فلک گردان با نفاس بولے نقطه اند
 ران علاؤ الدین که او پایہ ارشاد کرد از جان علای نه تا بد او بر طارم
 غیر ذره نه به ز خورشید سپهر ابتداے دوائر دوران گیتی دور دور دور
 دور اوست در دوران کجای ذره دار از پرتوی خورشید رو به کشید
 از پرتوی خورشید وای نهادم در راه او آهنگ کرد از عراق و افغان
 راست از لولے نه صد هزاران سال گر گویم سپاس نه از سر بر مویان
 صدق زلے پیر نیام از سپاس سبز پوش مگو نموده راه آب خضر سانی
 آب حیوان وضوے خضر من نه رنجته در کام جان از اقصای نه بحر
 خضر زند جاوید کرد تا ابد خواهم در زندان سرای نه بهرین صورت
 که می بینی مرا بودم و خواهم بود اے که خدای نه اشراف از میدان خضر
 مش را ند از اسپ ترکیب خود از لطف خدای نه دارند مخاطب بختاب
 عشره کردند و ملقب بالقاب تسنه ساختند چنانکه در لطائف افضل الاصفی
 شیخ نظام الدین بنی مذکور کرده و انواع نشارت و اصناف اشارت
 سرفراز نمودند قطع جهاندار داری گیتی فروز نه که افروخته رو اهل
 ایدای نه پیر افراخته رایت حالتم نه بدست هدایت ده ورتهای نه
 نفاست که در دور روزگار خوار زم شاه کس بود همه فنون فضائل اندو
 شخصه آموذ بجهل شیون و شمائل افروخته چون از تحصیل کمالات علمی و علمی
 و توصیل وجوای فضیله سرب افراخته در ول او حقیقی رنجته که در راه
 سلوک پائی بهت بهد و از جان او ایز و والا نیکه که از راه چو کای

بهشت نیز قطعه ای به لطف و احسان گیتی گرامی که به قبلی انجمنه نذر
 و گیر غایت جهان آفرین و بدل در بهای هزار نخته نذر واقعه و دیگر احوال
 علیه السلام میگردد که هر که میل سلوک راه خدا دارد و دست بدامن کی از
 نقضای نوربخشیه زند و جنگ متابعت به پیمان غزیری از روسای شوق
 نقشیه دهد بمقتضای این شجارت رنهای و متمناست این اشارت جافرا
 انما یتاحضرت ابوی صاحب التلج والادریج و وائب الدواج والبرج
 جامع العلوم الصوری والمعنوی ساطع العلوم المرتضوی والمصطفوی
 سید ابراهیم قدس سره را آورد و در کار سلوک اشتغال فرمود و در مرتب
 اطوار سبعة دور کار تواتر متع استفسار نمود و کار بجای انجامیدش که بعین مراتب
 لغت با عیان با علی مراتب انجامید قطعه سالک آن باشد که در راه سلوک
 پیدا و بجای آنهاست از همین سکنه برگشته بهر بند سرفروا عیانش بائی و
 اشتغال بر طایبی را از وصول سکنه بهره مند و هر سالگی از حصول نیت برود و
 بالنسبه لیکاجا مکتوب سوم برادر اعز اشرف الاصحاب شیخ عمر سلام
 و عا از و در پیش اشرف قبول فرمایند ای برادر درین احوال صاق
 را باطلات عمری بنو و کار از پیش او نکشاید و سالک و افاق را تا مصلحت او بکمر
 شود و بار از خویش نه نماید قطعه نامه باشد صلابت عمری و صدق مثل ابی
 حافه بر سر صدق و اخلاص را بهم آورد که نماید ترا وصال خداست
 صبح و شام دره و کبر علی بر نفس از برای حدیث و چون سائر اقامت غلبه
 بر بر کرد و حوالی بر کس غای بنی تا حد است قلب صنوبری بر نور

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و سخا را است و همه از اوصاف اربوبه طفا را شدند بر راسته نباشد کار
بجای نرسد و بار سعادت پیش باو شاهی کشند قطع هر که دارد و درین
کار چاره چاره وین دارد و آواره نیست و بقیه هر چاره فراموش شدن و زانکه
صاحب چاره بخاره نیست و در سنج خانه بقا و درین سر که در شتا و شد
مفتا و نیست و در راه صدق به نسبت پیر میان باید بود که اگر گیریم از و سر
از نهیج بخاطر در نیار و چهل بر راستی او باید کرد و هر چند بحسب ظاهر صلاح
او ندارد و چون مضطر شود تاویل آن نداند قصه حضرت موسی و خضر علیهما
السلام بخاطر بیار و قطعه طالب صادق کس باشد که او را هر چه بیند
از چنان دیر بداند که راست نپندارد اگر چه کز بود و بنی باید بود و درین
قدامی و یقین و اندک هیچ چیز درین طریق چنان مضرت نیست که اعتراض
اکابر گفته اند و ایام ترگوهر سفته که همه چیز را تارک توان کرد و اعتراض که معترض
الیه معذرت نیست قطعه ای برادر در ره رسم و سلوک و بجزوین
روخوانان در ریاض آن مقروض نتوان شدن در کار سر و زانکه بدتر
نیست امری را اعتراض و حجابی که از اعتراض زاید و عقابانی که از انصاف
بر آید هیچ چه منفع نگردد و چه اعتراض بنایسته شوم است و نامبارک کفایت
سید مجاری فیض ملکک ایضا الطالب ان تجتنب عن هذا الداء المفسد
فی افعال این طائفه اگر چه بحسب ظاهر خلاف شریعت میماید ولیکن اگر کسی را
بصیرت بکمل عرفان مکمل بود و شخصی را در داند مال و وجدان مندرج بدانند
و بیند که افعال خطا عین صواب بود و چون مقرر ارباب سیرت و مصلوح

قَالَ اللَّهُ تَبَّكَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا فِي يَدَيْهِ مَقْذُورٌ مِنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 عَلَيَّ صَاحِبِ الْمُسْتَقْدَمَةِ ^{این کسیت که بر کس بی نبرد و این کسیت که هر کس}
 بَرَهُ نَشَدُ وَطَعَهُ ^{راست} بَرَهُ که آمد در وجود از شاه راه انعام یافت صحرای وجود اند
 غمیش منیدیم ^{چکس بی امر او و پیچ رای ره نبرد و از دل و جان}
 میر و در شاه راه ^{استقیم} ای برابر اکنون در جاده سخن میرود که حیایا
 از ابرست که برگذار و لهای ^{سلمانان می بار و در غمست} که از شاخا جا
 مومنان میکار و لهذا گفته اند ^{لِحَيَاةٍ مِنْ الْإِيمَانِ} حق تعالی چندان غلط که
 نفع نیاید اما غریبه و فرزند مزایع انما غصیه از اصول ایمان داشته خا که
 صدق و حیا و احسان و وفا و راستی و صدق مواعد و امثال آن که ای
 گنجی اند که جواهر مخزن و زاهد ^{مردان} اند و سر بر میزند مثلاً اگر کسی راستی شعاع
 خود و درستی و نثار خویش سازد و جمع ارکان دین از عبادات ^{متشععه و}
 ریاضات ^{تکونه} نیم از یک راستی بدست آیند و مرکب مجموع وصول اسلام و
 صفات فنون دین کرام گردد و نظم زیبای لطف و ارای گیتی فروخته که ارکان
 دین گردید و بجا نیاید از صدق و حیا و سخن و او ^{سهم} نزدیک هر یک آید
 وصول خدای ^{که} اگر کسی تنها بدست استی قدم نهد پس همه ارکان دین در و
 شامل و جمع احیان ^{مسلمین} در و داخل اند هرگاه ایمان آورد و با جمالی ^{بافضل}
 و عبادت بخدائی ^{بارسال} کتبت ^{نیز} و معانی قرآن ^{فناوله} بر احکام اسلام
 و اهتمام دین کرام و قبول کرد و قنیکه ^{بر امری} از امور اقدام نماید راستی می باید
 و همچنین ^{سبب} گردید ^{سیری} از ^{پران} روزگار و انابته آورد و بر نهانی از ایمان

گرد کار چنانکه آن پیر محل اصول طریقت و معرفت در وقت صحبت با او گفت
 و او قبول کرد و عهد بست بر اقدام آن احکام و بسر بردن آن طریق کرام که
 در امری از امور خلاف راستی بنماید پس شریعت و طریقت بر دوش خود گرفت
 و تقضای راستی انیست و تمناهای درستی آنکه آن همه را بر جای باید آورد تا
 از عهد او فو باله بعد این انهم بعد کان منشی که در آید چنان بر رکنی که هست از
 صدق و حیا و سخا و عدل و در هر رکنی که از کارهای شریعت و طریقت مندرج است
 و در هر عین از اعیان حقیقت و معرفت مندرج قطعیه هر گویای که هست از
 کتاب دین و سر نیزند از هر یک گویای مجور و یک گویای بر رکنی بر رشته تقیید
 هر رشته بدست در آمد بعد مردن آورده اند دزدی بود که در روز روشن
 نور از خورشید زد و دیدی قمار یکی از شب و مجور بودی قطعیه چنان بود و در
 آن تیر و روزی که زد دید نور از رخ آفتاب اگر بود و درج خاطر دزدی
 را بودی چو نور مه و در تاب و در بودن آفتاب خزان روزگار مشهور آفاق
 و در روز دیدن امتعه و فائز و یار مذکور و اطباق بود قطعیه اگر مه بود و در
 خورشید روزی که می تابید از چرخ خورشید نمانی از آن هم فزون بود و در
 و غل که در تره شب بروی از مه ضایع و قضا را در خزینه دل او نهاد
 و ختمی که دست از غیاری باز دارد و دست از اوست بدامن سر زنده اتفاقا
 در خزینه آب گل آن طرا کسوف که از طاری بهم آید و جنگ آب آینه بجنگ بری
 نهد قطعیه نهی گردش چرخ عیار رنگ که بر هم زند کار هر یک که ای
 گنج رهنی در دل آرد و فرو دهن گنج بر آرد و راه خدایه دوست را در

بدامن حضرت قطب المشلح نظام الدین اولیاء و پانی الانامیه بهمت روضه حرم
 اصفیاء آورده بنا بر شرطی که دست از راهزنی باز ندارد و پایی از سر قندی گزیده
 چنان در ارادت نهاده پای دل که کار ارادت نیارد و بجای نه مرید
 عجب دوا بر پیر دست شک که در هر بدست برزند دست و پائے ارادت اگر چه
 نزد تو نباشد و لے او کند تو به از نیک رای نه مرید سپه چین وید پیر
 که دست ارادت نیارد و پائے نه زلفی سر بر پائی لکھ فرو برد و آتے پی بھوکا
 تدبیر زند که ارادت عبارت از دست داشتن است از همه معاصی صیغه و کیره
 دنیا بجا که مراد از پائی گرد آورده دست از جمیع حیاتی تعلیه و کیره و این از دست
 بر نمی آید دست ارادت بوی چگونه دهم که دست ارادت مای
 مرود و نه چگونه راه ارادت بسر بر و آتے نه مرید آنکه سر از خطه ارادت
 بیرون بر و سر خوش هم نیارد و پائے نه ارادت ترک و الا کتابه در کتاب
 الایات بعد از امجان بنظر دایت و احسان بر عنایت فرمودند که خوش
 بھجان که میگوئی میگوید باش اما یک شرط نگذار که آنچه امارت را بهر نی و امارت
 بقیه کنی بود و کن و شرط انصاف در اول کار اقدام نمائی نه گری ناری تو به
 کرد و از هر گناه نه در ره انصاف باری نه تو بای نه رشته انصاف گزیدی
 نه دست نه کار از سر نه آری بچائے نه چون از کار ارادت بهر و اخت رخت
 انصاف از خانه پیر برگرفت و در خانه انداخت هر گاه خورشید زین قبا بر
 بر آورد و میان تر کین در بر کرد شب روانان جو بهر و از و در دان گوهر افراز
 بقیه نقب آرای و دشمنه طلب خزینه افزای بر دست کردند و بصرای و در کا

نهادند و در سردیای بیدار و می زدند پس چون خورشید زین قبا سحر
زیر کتب پوشیده شکلیں بجای نمود نهادند سر راه دامن شب و بصبحه آنکه ظلمت
ولیکن از پائے روز و نصف را بر فراقت طبعیدند و مرد مخوف را بشرافت کشیدند
گفت انصاف نیست که در خانه قوت گیر و زده باشد و بدزدی و روم شب
و دیگر ضرورت شد از خانه بر آید بخاطرش رسید که در خانه همسایه بدزدی و در
وراه نقب انگیزان انصاف بنویسم چنانچه بهر خانه که رسید از همسایگی همسایه
بیخ خانه بیرون نذیرد حقا که کرد تهای متعوره شهر و سر بسر محاطه سپهر همسایه
بر آید بیخ خانه از همسایگی بیرون یافت سه زنی در یکی گوهر بر راه که از انصاف داشت دست مید
چون همسایه خانه پیش قدم همسایگی شهر بر روی نزدیکی و نزدیک و در فروردین رسید و بخاطر مرد مخوف
انجامید که بیوت مسکن شهر و جانوت مردمان و هر از حیله همسایگی بیرون نمرد
و در دیدن متلع خانه همسایگان از انصاف بنود هر چند مخزن بادشاها زن
حیطه خارج بنود اما چون اموال بیت المال در دست و هر کسی را این و چه بود
شهر مثال نصیب در اوست که کوز انصاف در خویش یافت و به بیگانی
شهر را خویش یافت ملک گر چه از خویش بیگانه نیست ولیکن در بهره
خویش دید و نشسته که چون روز دوستان بهره نوز است ولید که چون
نور در جهان شمن سرور انگاشت بدزدی در خانه پادشاه بشکافت و بمردی کو
خرانه در گاه اشتافت بخورنی رسید که چون انصاف خودیم وزیر ارشاد
بیرون بود و کنج قدیم کشید که چون افتراق خود جوهر و گوهر از حصار اقرون
منمود در آمد بجایی که چون آسمان دور و بود گوهر در لبه صفا

از سیم دوزخ دست چید و گفت که انصاف نبودن منی کرده باشد و یک پدر
بشکاف مبلغ کفاف سر دوز گرفت و شتافت و یا قوت خورشید از کان خوری
خاور بر آمد و جوهر را دید از دوکان ^{بهر} جوهر را بر سر آورد جوهر خزان شاهی کشید
وزیر او در خانه ای بنحید از آن سیم ^{بهر} سر دوز و نفوذ در دوز هر یک تنگه می
کم آمد چون با شاه خالی از انصاف نبود از دوز و مصنف خاطر با عراف کشید
استفسار از اشیاء از مقدار کرد و سر گذشت نشاء اعتراف و بلا خط انصاف از سر
آپا می بخلاف عرض کرد در دل با شاه دوز و انصاف و الم انتصاف اثر
کرد و خدنگ که از راستی سیم زد و کماند ارشد راست پیکان نمای تو
دل که از راستی زو خدنگ که کشید از دل آورد و بیرون صفائی از ارکان دوز
قاهره و اعیان رفت یا هر خود را فرمود که روز مره دوز و مصنف و وظیفه مرد مصطفی
روانه و از دست زبته گوهری دوز در یابی وین که صدق و صفار است
صنای سیم گوهری اند هر یک چو گنج و زریک گنج صد گنج آید بجای تو
اگر یک صفت گیر و از راستی سیم و صف و دست آید بیانی و اشرف
انچه فرمود در استان که کُلّ شئی فی کُلّ شئی برای هزار آید از یک
نیک این هزار که داند آنرا که داند خدای ^{بهر} مکتوب ^{بهر} تحفه ^{بهر} الاکام ^{بهر} سیم
و سلامه الا ماشاء فرزند اعراشد از چند شیخ کبیر زرقه الله تعالی طریق و صوفی
و سبیل سلوک از درویش اشرف و عامی مشتاقان و سلام در و لیسانه ^{بهر} فرمود
فرمانید بر ضمیر نیر ارباب سلوک و سیم متوجه اصحاب معالوک پوشیده نباشد
که بر طالب صادق و محب و اتق چیزیکه از تحصیل دولت ایمان و اولی صفت

ایقان واجب میگردد و عقاید شریعت و مواضع طریقت است اما بر سالک راه
 طریقت و سالک براه حقیقت اتم مباحث است که بر سبیل اجمال بر عقاید صوفیه
 و موارد طائفه علمیّه مطلع گردد و چه یک از وصول این فن و وصول این متیقن
 رسیدن با سرار صوفیه و اطوار علیّه است اگر چه حجب علمی باشد
 کنه را که دولت بود و نه منون آن محض بر سر راه توحید یابی و بداندخت
 از عقاید یحیان آن که فرموده اند عارفان حدّی آن چه بعضی از کلامان این
 راه و بر خیز از واصلان این درگاه منقول است عقیدین که از مطالعه کتب
 صوفیه متقدّمین و یقینی که از ملاحظه ابواب طائفه علیّه سابقین حاصل گرد
 بهتر است از مکاشفه اصحاب مجاهد آن روزگار و خوشتر است از معاینه
 ارباب مجارید این اعصار چه بیان این طائفه مذکوره بعد از کشف و عیان
 بود و کشف و عیان را مجاهد و ریاضت شرط بود و قال اله اشرف منی که
 کتب کتب المجاهد که حاصل که حسب المشاهده از ریاضات مردم روزگار
 که شسته و چیده است موسم کار رفته معادیم بحلاف ریاضت و مجاهد متافرن بود
 از حضرت امام احمد غزالی منقول است من که یکن که نصیب من هدیه که اعلم
 انخاف علیه من سوره الخافه و اخفی نصیب منه التصدیق و التسلیم
 که فعل التحقیق خائمه که خواند کنه از نامه دوست اگر چه وریاید
 آن معانی و تبیین بهتر از علم صدر محفل آن که دریابد ز بحر در فانی پس طایف
 راه سلوک و محب جاه معلوک را خشت ملاحظه کردن حضرات خمس و مطالع
 نمودن منزلات سلسله اتم است چه جمیع مراتب راه صوفیه و همه مناصب

لک عطا که حضرت خضر نقیضان
 تعین این احوال و روح و جسم
 تعین نجم اجسام و تعین سلسله
 انسانست که باطن و جوارح و
 معشش منازل نشان این
 منزل اولی حجب و در منزل دوم
 درم و در در منزل سوم و در منزل
 چهارم و در منزل پنجم و در منزل
 ششم و در منزل هفتم و در منزل

کتابخانه

PA

طاول

[illegible][illegible]

احدثیت ذاتیه و احدثیت مطلق و احدثیت صرف و لاهین و عالم لاهوت
 وازل الازل و عین کافوری و غناء و مشکوق غیبی و ذات بخت و
 ذات صرف و ذات بلا اعتبار و ذات مطلق و ذات ہوتیہ و ذات
 بلا تعد و ذات احدیت و ذات سازج و ذات ہو ہو و ہو و بخت و
 و ہو و مطلق و عدم عدم و بطون بطون و خفاء خفاء و اصل لاهوت
 و آخر لادایتہ و غیب ہوتیہ و غیب الغیوب و غیب البطون و
 غیب المکنون پس اطلاق این الفاظ بر حقیقت مذکورہ کنند وین
 مرتبہ بشرط لاشی گویند و این احدیت ذات در جمیع تعینات اجمالی و تفصیلی
 کہ در تعین اولی و ثانی خواهد بود و بسیار است بجز سیران واحد و در مرتبہ بعد
 قیوم ہمہ از حیثیت وحدت ذاتیہ مرتبہ اوزان بلندتر است کہ متعلق ظم
 و کشف تواند بود و کہ در اینجا خبر تحقیق ہمیشہ معلوم و بدرک نیست
 کہ در این مرتبہ اوزان بلندتر است کہ متعلق ظم و کشف تواند بود و کہ در اینجا خبر تحقیق ہمیشہ معلوم و بدرک نیست
 نمایان خطایست مایہ کوہ و دریای ہوتیہ بجا بیج کشف بالماں ای
 خبر سیر نام نہر نہر پئے زگر چہ سیر و ند سیراہ ہائے زاما اور اراتب
 تعینات نظم و است و منازل تنال صدور علما و عینا کہ بدان دوران
 بقدر آن معلوم و بشوق میگرد و زو فیس اول تعین است ثانی آن غیب
 ہوتیہ و والی آن احدیت بود تعینی است صرف و قابلیت محض مشتمل بر جمیع
 قابلیت و تحمل بر ہمہ صفات ہم ثبوت جمیع قابلیت و اعتبارات
 و ہم سقوط ہمہ اعتبارات و قابلیت و اعتبارات این دو

لہ تعینات مذکورہ
 اطلاق این الفاظ بر حقیقت مذکورہ کنند وین
 مرتبہ بشرط لاشی گویند و این احدیت ذات در جمیع تعینات اجمالی و تفصیلی
 کہ در تعین اولی و ثانی خواهد بود و بسیار است بجز سیران واحد و در مرتبہ بعد
 قیوم ہمہ از حیثیت وحدت ذاتیہ مرتبہ اوزان بلندتر است کہ متعلق ظم
 و کشف تواند بود و کہ در اینجا خبر تحقیق ہمیشہ معلوم و بدرک نیست
 کہ در این مرتبہ اوزان بلندتر است کہ متعلق ظم و کشف تواند بود و کہ در اینجا خبر تحقیق ہمیشہ معلوم و بدرک نیست
 نمایان خطایست مایہ کوہ و دریای ہوتیہ بجا بیج کشف بالماں ای
 خبر سیر نام نہر نہر پئے زگر چہ سیر و ند سیراہ ہائے زاما اور اراتب
 تعینات نظم و است و منازل تنال صدور علما و عینا کہ بدان دوران
 بقدر آن معلوم و بشوق میگرد و زو فیس اول تعین است ثانی آن غیب
 ہوتیہ و والی آن احدیت بود تعینی است صرف و قابلیت محض مشتمل بر جمیع
 قابلیت و تحمل بر ہمہ صفات ہم ثبوت جمیع قابلیت و اعتبارات
 و ہم سقوط ہمہ اعتبارات و قابلیت و اعتبارات این دو

احتمال و قابلیت این دو شمال که طرف نبوت و سقوط است طرفین ظهور
و بطون است و جانبین صدور و کون او هر دو جانب او را مساوی باشد
گوهر دریا می وحدت را چو در ششم صدف دارد مکالمه هم در جانب
مجموعه خورشید سپهر نور را از مشرق و مغرب بود از استوار و بان اعتبار
یعنی مساوی الظهور و الکتون تعیین اولی و وحدت و برزخ کبر و
عقل اولی و حقیقت محمدی و برزخ البرزخ و مرتبه اول از غیب و غیب
مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اعلى و لوح محفوظ و ام الكتاب
و مخلوق اول و متبداء اول و حقیقه الحقائق و احدیة الجمع و محلی اولی
و روح اعظم و آباء الارواح و والد اکبر و آدم حقیقه و تجلی اولی و ظل اولی
و عالم مطلق و نشاء اول و عالم وحدت و قابلیت اولی و رابط اول
و عالم اجمال و ظهور اول و موجود اول و موجود اجمالی و کثیر الکتوز
و عالم رموز و اسم اعظم و دره میضا گویند یعنی لطیف باق اسما ند گویند
آلاء مسطور بر حقیقت که عین وجود است درین مرتبه لا بشرط باشد و نیز
وحدت مذکوره برزخ است در میان احدیت و واحدیت و همین تعیین اول
واسطه است در مرتبه اطلاق و اسمانیه طرفین خود با اعتبارات سقوط احدیت
و اعتبار نبوت و احدیت و تثبیت ثانی و محلی ثانی و تجلی ثانی و ملک المحو و
حضرت ربوبیت و حضرة الجمع و نشاء الکثرة و احدیة الکثرة و احدیة
الجمع و تثبیت الکثرة و قابلیت الظهور و مرتبه ثانی از غیب و برزخ
ثانی و تثبیت المعرفت و منزله الهی و تثبیت المحود و منع المحود و نشاء

که الحاق درجه اولی
موجود است با سایر
درجات و درجه اولی
باعتبار وجودی است

[illegible]

شمار لطیف وار و آثار شریف آر و غرائب اسرار در تصنیفات خود موضح گرد
و عجائب اسرار در تالیفات خویش مخرج نموده ^{بسیار} زری در دریای
عرفان گهری که در سر در اوست دریای کارش ^{بسیار} سیر کار وین نقطه و اثره
بدورش بود و در اجرای کارش در امر و زین چشم یقین ^{بسیار} همه امر و مضمی
بفرمای کارش در افشان ز انوار باطن فروغش ^{بسیار} فرار سپهرش و در میان
کارش ز اقسام اولوح محفوظ ریختش ^{بسیار} در و ریخته از خامه امضای کارش
ز سیر بدایت نهایت امورش ^{بسیار} وین نادید و انای کارش از ازل تا ابد سر
بود و بودش ز سر وین آثار دریایی کارش ^{بسیار} شرف آن عیان کرد و حاتم سر
که هرگز نه کرده کس از رای کارش ^{بسیار} ویرا با حضرت شیخ العراق شهاب الدین
سهروردی اتفاق و اجتماع افتاده در مسجد صالحیه دمشق هر یک در یکدیگر
نظری کرده اند و احوال یکدیگر ^{بسیار} آویخته آورده اند بی آنکه محبت طاهر میان
ایشان کلامی واقع شده باشد ^{بسیار} و صاحب راز و ریک طرفه العین
سخن بسیار گویند بی کلامی ^{بسیار} از آن بیرون است ای صاحب معانی
که در یاد کلام خاص و عامی ^{بسیار} چون از بعد گریه فراق یافته اند از حضرت
شیخ الشیوخ استفسار کردند از حال وی گفته بود بحر الحقائق ^{بسیار}
دو خورشید را بر سر دمشق ^{بسیار} و لایت نجم شد قمر آن ^{بسیار} چو از بعد گریه
در منازل شدند ^{بسیار} بر سر شد از منازل نشان ^{بسیار} بگفتند منزل شناسان
کار و مقامات هر یک ^{بسیار} از ریح عیان ^{بسیار} یک شد ز بحر حقائق ^{بسیار} گهر ^{بسیار} دیگر ^{بسیار} گریه ^{بسیار} گریه ^{بسیار}
نهان از حضرت شیخ اکبر رضی الله عنه استفسار کرده اند از حال وی گفته

بسیار از اینها در کتابهای دیگر آمده است

سر اصل غلامی من فرما که ای خدا صدمه من سخته رسالت الله صلی الله علیه و آله و سلم
 هر چند که از مقوله آن هر دو برای اسرار و منقوله آن و در مضایق و آثار فرقه
 دارند یکدیگر و تمیز معارض هر دو نگیرد و آنکه یارای دم زدن دارد و زاری
 سخن از تم شدن آن که بگوید اگر چه از رتبه خورشید و ماه و دل از
 بدانند از سخن طبع گزینی از آن و بلکه از هر گزینار و بیان کرد و یک که این چون
 خضر آمد و آن مسیحایی اما مشا طعن طاعنان بر گوهر و برای حقایق
 و دنیا حسد حاسدان بر نور بنضای و قائل وی با تقلید و تعصب با
 عدم معرفت و اطلاع بر مصطلحات وی و غموض معانی بر حقایق که در
 تالیف خود درج کرده و رموز و لطائف که در تصنیفات خود درج کرده
 بدریائی اسرار آن جوهری نه چندان لای فرورخته بجان یواقت
 آن جوهری نه چندان بر انگشته نه که غواص فکرم جواهر کنای
 بر آرزو بجز و آینه خسته در آن جن که این درویش با کابر سکار آشف
 شد حضرت شیخ محمد بهرام میفرمودند تقریب مناقب فصوص الحکم که و
 بخارا مولی روزگار و معالی فضیلت شعار بهم اجتماعی نمودند و علماء متبحر
 و فضلا مفتخر جمع ساختند که کتاب فصوص الحکم را بسوزند و هر یک
 بهم فتوی نوشتند و در عهد این بوده اند که فاضل جمیع فنون را از
 و عالمی همه شیون پیراسته در بخارا از اطراف ولایت و اکناف نهایت
 رسید چون مولی از تشریف آوردن آن عزیز اطلاع یافتند بهم فکر
 استصواب کردند و استفسار فرمودند اتفاق چنان شد که ازین فاضل

در شان که در مطالب در بعضی از آن آید چنانچه نویسنده از فرقه مذکور

که استفسار شد
نکات و شبهات از کتب

در استفسار این مسئله باید کرد و استقامت باید آورد هرگاه فتوی بروی
 برود گفت محبت تمام باید دید و در نیست اتهام شاید کرد کتاب فصوص و غیره
 از برای مسئله تا نهایت مقوله نمودند بلکه مبدا کتاب و احتواء ابواب تمام
 و امعان و تألیف تمام فرمودند و کاپر باز آمدند و استجازه فصوص سوختن کرد
 فرمودند محالی که از صورت عبارت الغریر در ضمیر تصویر میکنم بآن نیز سر که
 فصوص بسوزند و نکته نهانی که در صورت سفارت آن و هم در سیمه بدو و سیمه
 بیان نمی سازد که آتش از فصوص فرو نرسد از آن یا قوت و نقل محدثان
 که از خورشید فکر جوهر اند و خشت و در گوهر که از دیامنی منی بر آورده بنظم گو
 آفر خشت و لباس فتوی که زرتشتیست بسوزند و صورت بخیه تیر و خشت نمی آید
 که دو جوهر او به هم آورده پیش جوهری سوخت و پس آن اسرار که از من
 و لیای ریزین بر آید و آن در زوایا و کار که از بحر کاین اصفیای سیمین
 تر آید بیفایده نخواهد بود و مکاتبه این در ویش و در اسله این بیگانه از خوش
 غنیت شمرند اگر اوقات بنظر در آورند و بعضی جانای اگر استفسار احتیاج افتد
 از بزراد و اخلاص صاحب شیخ نظام الدین می جستجوی کنند و بعضی دیگر از
 اصحاب فی الجمله در اصطلاح گفتگوی دارند استقصای نمایند از وایب العظام
 و نایب العظام و از ارواح اکابر حشمتیه و امامت بهستی خواسته و با جانت
 پیوسته که طالب مقوله این در ویش را اصدق و اخلاص بخواند هر حاجت که
 از دینی و دنیاوی نخواهد بر آید چنانکه حضرت خواج نظام الدین گنجوی از مقوله
 خویش فرموده از مقوله بعضی مشایخ همان تصور باید کرد و آن در

عالم است

کاین سخن را فعلا مودون برون خویش را خوانده ام که هر کس که این
تقراری کتبی را گرامی کنش را گرامی گشتن و چنان برکشاید پروبال او
که شک آخری خیزد از فال او و نشاط اندر آرد و بخواندگان نامفروح رساندند
نوازش کند سینه خسته را و کشانش بدکار است و اندک نا توانی تمت
کند و بخواندن خدایش توانا گشتند اگر نا امیدیش گیر و بدست و بدست
آورد و هر امیدی که هست بهر آنچه از خدا خواستم زین قیاس خدا و او بر او
کردم سپاس به یاریون بران شد که این بزمگاه به یاریون شود و خاصه در
بزم شاه به زینهار زینهار از بیکانه مشرب استفسار احوال صوفیه و خوشای
مست استحضار مشقت میکند ^{بسیار} هر گاه و کار مشرب مشکله او گشتد از راه
توجیه خدای نه حل نباید کرد و از بیکانه دیگر چه او خویش او بیکانه رای
آورده اند اگر طایبان راه سلوک مختلف المطالب بهم در خورد و سالکان
میانه به یک مختلف المطالب با هم در خورد نیستند یکدیگر پوشیده دارند و مشرب
همه گر نیوشیده اند از چه اصحاب طلب مختلف الطایع اند و از باب ادب
محرف الضایع اگر مقابل اشتغال بهم کنند مکالمه اعمال بر هم خفتند شاید مقصد خدا
طایع ایشان و تمنای ضایع خوب ایشان کاری موافق بر آید و امر بر
مطابق فرآید احتمال دارد که هر یک را نسبت بارش و کنندگان و امتداد
نمایندگان اقبال و اعمال پیش آید تفاضل شخنین یکدیگر گریختن ایشان بر
و این بحقیقت آید و معلوم است ^{بسیار} چه خواهج ایشان شانان مجسم
نشدند در بزم عیش و نوازی چو بیکدیگر و صف شانان گشتند بهم خداید

به شکریه

سپاه

من جمیع الوجودات پس احد آن بات که در صورت قدوس است حتی که عدد
 کثرت در وی نیز متغیر نباشد و وحدت آن باشد نیز و طائفه که اندر و
 بنویسد بر اعدا و جائی نیست احد او از عدم کثرت در و نه خوش نمی آید که نسبت
 از ویرای چه عدم اعتبار کثرت بدون تصور کثرت یا نیست و لهذا احد
 و کما هو الحق لا یکن یک احد الا بافقاء الالهیه و الالهیه الالهیه
 سه طور یابد و از طور عقول چهار اک ذات پاک خدای چهار اک
 علم و وحدت او نور یابد چه نور ظلمت ساهی و یابد و اشراق و احقاق و نمود
 که هر چه هست از موجودات الهی و کائنات نامتناهی مراتب کثرات علما و
 عینا و روفا و مثالا وجود او عددا و تقاضا و فناء البته همه در تحت تصرفات اند
 و هر چه ظاهر است از بدایت و ضلالت سواوت و شقاوت هم با فقاء این
 کائنات بود فیض الملائکة الحیة ذات بها المصیرات لیست سبیلها کما
 یقتضی بالما هیات و استیعاد اذ تعال مع کماله فی عید ذاته و حقیقته
 سه هر چه هست از کائنات علم وین نه روح جم از هر چه باشد از قضای هست
 در زیر و ذات پاک حق نه ذره نبود که گرد و بی رضای احاطه بین عبارت
 از احاطه ذات و صفات الهی است بسائر موجودات صوری و معنوی احوال
 که عالمی و برتر از آن است که قوت فکریه بشریت بوی تواند رسید و هم انسان
 میسر دارد و وی تواند گردید زیر که در احاطه وی ارواح و اشباح میگرد
 است بل نسبت شان بوی همچو نسبت آتش به نسبت آلهما کالنسبه لا
 من الشیء اقل المتشابهین چه هر چه فرض کرده شود از موجودات و از

و حیثیت محمد و دو متین بود و همانا او که نامحدود و نامتناهی است بخدم
 تناهی مایستد آیه من الذات و القضاة الالهیه بل اگر
 هزار هزار عالم دیگر را فرض کنند البته همه در حیطه اش مغلوب و مقهور باشند
 بل نسبت بوسه هیچ نه نماید و لا یکنان ممتد الا ینک ان احاطه
 الذرات الالهیه الالهیه چه خورشید نماید بانوار خویش از ذرات فانی
 نماند بقای که در جنب باقی قرار وجود نه نماید پداند یک برای
 و اینجا علما و شریعت گویند که احاطه حق تعالی بسائر موجودات و تمامی کائنات
 غیبی بعلوم است که آنحضرت قدیم و ذاتش مستقیم همه موجودات علمی و
 کائنات یعنی را از روحانیات و جسمانیات بداند و صفات و احوال
 و عوارضها و لکن آنرا محال و اعراضها بداند او سرمد میدانند بقدرت قدیم خود
 بگیرد و اندویشان پیش از آنکه موجود گرداند معلوم بودند و در این اشکال
 وارد میگردد و که مقرر نیز و ایشان است که صفات نه عین ذات اند نه غیر
 عین باعتبار مفهوم و غیر باعتبار لزوم چه غیر شے آن باشد که تفک گردد و
 صفات را از ذات انفکاک نیست و اگر نه متغیر باشد پس نیز موصوف لازم
 آید پس موصوف حادث بود و فیکون مسبوقا بالعدم فلا یکنای موصوفا
 من نفسه اذ فی حال عدم لا یکن التاثیر لانی حق نفسه و لانی
 غیره لکن سبب آنکه من جاد من نفسه و بنفسه لکن و جاد لانی ذات
 و منفصل ذات فلا یکن مسبوقا بالعدم فلا یکن حادثا و متغیرا لانی
 فلا یکن الصفات منفکة فیکون عینا سبب آنکه و ظاهر است اگر احاطه علمی باشد بدو

بخدم تناهی بزرگ مقرب شود پس سبب که از ذات و صفات او را همیشه انبیا دارند

کائنات

باطنی بر آئینه علم از ذات متفک بود پس غیر ذات بود و هذا اختلاف
 مذهب و معتقد و دیگر نظر لازم آید لان انفا کهما یستلزم عدم انفا کهما منها
 و لا و هذا نفس لا تغیر لانه انقال من حالة الى حالة فیلزم عدم مخلوها
 من الحما و ذل فیلزم مساواتها فی الوجود فیلزم حد و هذا کله منافی لكل
 مبادی الربوبیة قال الله تعالی و ما کننا غائبین فی التفسیر الذی یلجأ الیه
 ما کننا غائبین بالعلم فهذا اذا ائید مقید لانه اذا اجاز ان یکون
 علیه حاضر غایب فالذات اولی لان الذات انبثت من الصفات
 کیف و قد عرف انه محال ان یتفک الذات عن الصفات و الصفات
 عن الذات فاذا سلم انه غیر غایب بالعلم فقد سلم انه غائب بالذات فانهم انه
 تعالی عما یتکون فی مکانه الرقیع لا فی مکان الاجسام و الاخصاص و الترد و الحاکم
 و ممکنه تعالی باین من امکنه الخلق و احاطه حق تعالی بحسب
 بحسب کیفیت یعنی همه موجودات و کائنات جزا انکه هست عالم و جزا انکه
 محیط هست زیر که احاطه بحسب کیفیت وقتی تواند که عین تمام باشد و اتحاد بر
 تمام و این وقتی باشد که فاروق و مابه الامتیا بین محیط و الحاکم باشد بحسب
 باوجود فاروق و مابه الامتیا بعد منقوی ثابت و واقع بود و یقدر ان حجاب
 مثلث و نقاب غیریت و میان باشد پس عین و اتحاد بنوعی
 بحسب کیفیت باشد ظاهر است که و اتحاد فاروق و مابه الامتیا ثابت و واقع است
 بقایه لان الحق سبحانه معارف الخلق و الخلق معارف الحق سبحانه و حق سبحانه
 فیکون کما ان من البعد الحجاب فلا یدیکون فی اتحاد التام العینیه و ان جبهه التام

و این است

سر زدی لطافت بر اوج سپهر محیط است خورشید بر درای
 احاطه کمیت است هر اونه اوری کیفیت اندر برای بلکه حق تعالی را
 ذاتی است همچو احاطه دریا بحباب و سیاهی بحر در کتاب و بالذات واحد
 جمیع اسماء صفات و یا نه موجودات علوی و سفلی است صوری و معنوی
 تجاویز و اختلاف بین بجهت وجود است همچنانکه بعرض محیط است جمیع اسماء و
 صفات بفرش هم ذات این و در احاطه نیست و نیست که خورشید را می آید و نه
 چون لطیف آید بعلم و ذات خویش نیست درای محیط و قطره نه بدین احاطه
 طالب باشیای خسته و ملاشته تعاد و ذات شفیه لازم می آید چنان از نور این
 کشفه است چنانکه نور آفتاب بر پاک و پلیدی تابیده و گفته می آید که هر چه
 اقتدای هیچ تکلم و تکوین بوی راه نمی یابد نور خورشید از هر جهت خوش
 گرچه تابیده می پاک و پلیدی و در چنان نور آفتاب بلند از پلیدی و کشف نیست
 پلیدی نور را از کشف ظلمت نیست نه کشف انجمن نور خورشید و دیگر قدرت
 و کثافت امور نسبی است هر چه لطیف به طبیعت کی مکروه و جهلت و دیگر می شود
 و آنچه نسبت منوره بجای دیگر محبوب بد نباشد هیچ چیز اندر است و نیک است
 بدنه از کرد و نه دین به هر چه از نیکو بر آید بد کجاست بلکه خلق بفضیله اندین
 و آنچه بین الموجودات از تمام می نماید حکمتی است و هر چه میان کائنات
 تصاویر بر آید مفتی فیه مافیه من الذات الغایبه و لا ذوات العجبه من له
 کائنات و انرا که دیگر
 از آنکه می آید و حلا و فیه مولوی چونکه برینکی اسیر رنگ شده
 روی و فرعون هم در جنگ شده چون به برینکی رسی کان داشتی و مو

از خون دارند آشفته ای عجب این رنگ از رنگ خواست رنگ
 بزرگ چون در جنگ است چون گل از خار است خار از گل جداست
 رود اندر جنگ و اندر باج است نه باج جنگ است از برای حکمت است
 محو جنگ فقر و دشان صنعت است جنگ نبود در بهم جان پرور است
 جنگ نبود صلح و جنگ زرگر است نه باج آنست و نه این خرافی است
 هیچ باید جست این ویرانی است اگر کسی گوید چون اماطه حقیقی باشد این محیط
 و محیط باید که این موجودات نیز عالم آنحضرت باشند و اصل آن و صواباً
 باید دانست که وحدت و اتحاد از جانب حق سبحانه بحیثیت است و بحیث
 و صفات غیریت و تعارض از جانب موجودات زیرا که شان عبارت از صفات
 لغات و لغات اگر چه در حقیقت غیر ذات اند اما از آنجا که شان و احکام و آثارشان
 غیر متکبر و در آئینه غیریت بوجود می آید پس غیریت صفت نفس شان باشد و مقرر
 غیریت مانع اتحاد و ظهور احکام و وحدت احدیت ذاتیه است و با القطع با وجود
 غیریت آثار گانگی و تنقیه صورت نتوان گرفت از بی ذات و ارای وحدت که
 و نه سر اتحادش بود مقتضای چه همه کار کنند چو غیریت است چگونه هم وحدت آید
 بجای نه اگر از لغات ممکنه و ممکنات تنقیه نظر بردارند وستی ایشان هم از ذات حق
 گردد و عدم صرف نمایند کاشی حق و اگر لغات را اعتبار کنند غیریت هرگز
 روی نماید که موجب احتجاب سبب انتفاء میگردد و درین دریایی بی پایان
 که راه سر می آید آشناییست نه توازن دریاچه ای و عجب اینکه زما یک نقطه
 این دریاچه نیست نه توازن احوال و مرتر کم نه توازن استی اما در این نیست

اقصای همه مسلمان را با سر را حاطه ذات و انوار کسبا ط صفاط بحو حو ذات بفرست
 کرد و اندبانی فانه الا هجاء مکتوب ششم برادر اغراض شیخ را جا
 او صله الله تعالی الی رحانه دعای درویشانه و صفاء کیشانه از درویش اشراف
 مطالعه نمایند آنچه باز نمود و بودند که در شب متبرکه که از شهرهای ده آخر ماه مبارک
 رمضان حضرت خضر علیه السلام را در واقع دیدیم که تشریف بخانه من آورده اند
 بامیدواری تمام برخاسته بایوس کرده ام چون بشرف ملازمت تشریف شد و بر
 از مواظبت هر مند فرمودند که ترا بجای و یکد از مشایخ دیار نیاید رفت که کلید گنجنامه
 طریقت تو بر دست سید اشراف جهانگیر سپرده ام بحدو استماع این بشارت ها تفرای
 و اطلاع این اشارت راه نمایی جانی یافته ام گو یا در پوست نمی گنج دولت کوین را
 بیک جوئی بنجم **ع** نه بیان عالم تاریب روی ناز عزم حرمت و ارای خمیبت
 از سر لطف و عنایت داور اند نه فرود وصل ترابی شکریب نه در احسن اوقات این
 الحال رسید و بشرف مطالعه مشرف گردید نباید و الذلت که هرگز البعاوت از فی و عیادت
 لم یزلی چه ساز ساخته اند ویرایکی از بادشاهان اقلیم ولایت و داوران و سیم بدست
 ولایت میکند چه اکابر طریقت و اما شرف معرفت فرموده اند و دست بهت بدست
 از درویشان راه الهی نمیتوان داد و ادا که از جانب عنیب مرشد یامش شد اشارت
 نماید ورشته انابت پیروی از پیران بارگاه نامقنای نمیتوان آباد که از حضرت
 لاریب مرید و مراد انبارتی نباشد **ع** که راکه دارای و در سپهر عنایت
 کند از طریق رضائی نمایند یکی راز پیران راه که سرور داور از راه سوای دیگر
 گونه است که در راه پیر در آرد که خواهد مریدهای بی گناه طالب روضه و سو

ملاقات شد شناسانیم و پس رسیدم نام او طویل بود و در آن وقت مجالست و مکالمه
 بسیار نمود چون بمنزل رسیدم پیش قاصدی آمد که آن درویش خلیل نامی ترمی طلب
 ایام تیر ماه بود و پاره میوه برگزینم و نذر و یک دو رقم چون او را دیدم خواستم که آن
 خواب با وی بگویم بزبان ترکی گفت که آنچه در خاطر داشتش با عیان است حاجت
 بیان نیست حالت من و دیگر شد و پس خاطر نصیحت او بیشتر و غصبت او احوال تنگ
 و خیر نائی غریب و امور عجیب مشاهده میشد بعد از ده روز او را با و شاهی مملکت اورا
 مسلم شد و مرا ملائمت و خدمت وی با نیست کرد و در آن ملازمت
 نیز خبرهای بزرگ مشاهده می افتاد با من شفقت بسیار میکرد و گاهی بدلف
 گاهی بغیظ و در آواب و در می آموخت و از آن جهت فوائد بسیار بمن رسید و در
 مقام سیر و سلوک بسیار مرا کار آمد مدت شش ماه در خدمت او بودم در ملا و غایت
 آواب در خانه محرم صحبت او در مدت آن مملکت هبائت منشأ شد مرا در خدمت
 کرده و در دیوهای بخارا اشتغال داشتم آورده اند که سید نجم الدین
 قلندر که حقیقتاً ایشا نرا عظیمی کبری مشرف کرده بود و بقولی سید سال
 عمر داشته اند و بدایت حال چون ایشان را جدیده رسید و سر بر راه نهادند
 بحالت غریب که خام از شرح آن علماء خبر آید بصورت عجیب که عبارت از آن
 قاصه است چون به بندر صورت رسیدند حضرت سید خضر روی را به نیتان
 عالم غیب و مله آن مراسم لاریب و سر ایشان ندا دادند که چه در بندر خاس
 و پنجه پار چندیر است ز تخار ز خوار در باب حضرت سید خضر و منی بجز و اطلال
 و کلام نمی و استماع پیام لاریبی روان شد و منازل بسیار سپرد و در راه

احوال بود و زری خسان الدنیا و الاخره و اگر اغراض حور و قصور آخرت نباشد
 وای صد وای که از روی دل کسی این بوده باشد و جستجوی شخصی حاصل این
 نموده آید سه هرگز در راه این جستجو است نه از صیام و از قیام و بندگی
 گر مرادش منصب و نیا بود و مراد او بود حور و قصور نه صد قصور و حور و
 هست از زمینگی نه نیست در اعمال او فرخندگی نه مدعی درویشان سلسله
 علمایه و مرادش نهای آرزو کیشان قافله نگار لید نیست که آن برادر چون زو
 بیاید در سلسله ترتیب نموده آید چه مرغ قابلیت او بلند مرد از احوال
 و طبعیت او از چند آواز آماده که کسی را که محبت بلند آمدن نه بر راه قدیم
 سلوک هدای نه چنان پائی بهت بخند و سلوک که آید بیرون از ره منتهای
 مکتوب تحم برادر اغراض اصحاب شیخ فرید الدین گهک آفات سلوک
 از درویش شرف و عای تخلصانه و صفای درویشانه قبول فرمایند ای برادر
 نزدیک ارباب بصیرت و اصحاب سریرت از اتم مهمات و اتم مقالات طالب
 راه حق تعالی برادست زدن است بدامن شیخ راه دین و جنگ بیرون
 بیای راسخ بدرگاه اله رسید که کسی را که باید ختم اله که آراستند
 از بر او بیای امارات پیری بهاید شناخت که باشد چنین در خور
 است ای نه بعضی از آثار مشیخت و بر فی از اطوار شیوخ و سیر الیه بیاید
 که طالب صادق را تواند راه نمودن و سالک وائق را شاید چاه پیمودن و
 و او به بسیار تردد باید کرد که بسیاری از طالبان حق و بیشتر از مریدان حق
 بی معرفت و بی دست بدامن ارادت آورده اند و بجای نرسیده اند

بسیار دیدن پیر آراسته تا با پیران را و خدای که مرطابان را تواند
 نمود و در دست پیر ولایت نهائی و در مصداق الیاد آورده اند قال الله تعالی
 قَالَ لَهُ مُوسَى اِهْلُ الْاَيْمَانِ عَلَيَّ اَنْ تَعْلَمَ مَا عَمِلْتُ بِاَشِدُّ اَوْ قَالَ النَّبِيُّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَشِيحُ فِي قِيَمَةِ كِبَالَتِي فِي اَمْتِهِ بِدَائِمَةٍ وَرَسُولُهُ
 دین و وصول العظمیٰ مرید از شیخ کامل و پیراه سناس حساب ولایت متصرف
 ناگزیر باشد از هر چه مجزوی است کوتاهی به نه و انکه بگفت تبان هر گاه
 به پیشانج تبان هر گاه حضرت اند که آملی تحت قبای لایم فوجی عیسی
 موسی علیه السلام را با کمال مرتبه نبوت و در هر رسالت و اول فرمی در بد
 حال ده سال در ملازمت خدمت شیب می بایست کرد و تا استحقاق نرسد
 حق ظاهر شود بعد از انکه بدست و کلام الله مؤمنی تکلیف و مسما
 و کتبنا که فی الاصح من کل شیء می عطفه و تفضیل و تکلیف سمیعاً پس بود
 پیشوای و مقتدای و وارثه سبط اربعی اسرائیل یافته و حکمی توفیق از تاملین
 حضرت باقی کرده و دیگر باره در دستستان تعلیم علم لدنی از معلم حضرت اناس
 اجد متابعت می بایست کرده اهل ایتیم علی ان تعلیم فیما علمت را شد
 و انکه معلم هر او را اولین تحت الف و با انک لست تطیع معنی صبر و پیروی
 پس بدین اعتبار درین واقعه نگرست سودی که در و بر امان و پاکست
 چه جائی دین زبان بی سمانست و منقون و مغرور و مکرور این راه کسی
 که بداند که با دیه پایان کعبه وصال ذوالجلال بپس قدم بشری بی دلیل
 و بدرقه قطع توان کردن کلمات همکات لایق عداوت اگر چه در بد
 انفس انفس از مدینه کرده شده

در هر رسالت و اول فرمی در بد
 حال ده سال در ملازمت خدمت شیب می بایست کرد و تا استحقاق نرسد
 حق ظاهر شود بعد از انکه بدست و کلام الله مؤمنی تکلیف و مسما
 و کتبنا که فی الاصح من کل شیء می عطفه و تفضیل و تکلیف سمیعاً پس بود
 پیشوای و مقتدای و وارثه سبط اربعی اسرائیل یافته و حکمی توفیق از تاملین
 حضرت باقی کرده و دیگر باره در دستستان تعلیم علم لدنی از معلم حضرت اناس
 اجد متابعت می بایست کرده اهل ایتیم علی ان تعلیم فیما علمت را شد
 و انکه معلم هر او را اولین تحت الف و با انک لست تطیع معنی صبر و پیروی
 پس بدین اعتبار درین واقعه نگرست سودی که در و بر امان و پاکست
 چه جائی دین زبان بی سمانست و منقون و مغرور و مکرور این راه کسی
 که بداند که با دیه پایان کعبه وصال ذوالجلال بپس قدم بشری بی دلیل
 و بدرقه قطع توان کردن کلمات همکات لایق عداوت اگر چه در بد
 انفس انفس از مدینه کرده شده

و در راه حقیقت از عارف و زینت و نیاوی نماند و لکن حجاب است که
 من النساء و البنین و القاطن المقطره من الذهب و الفضة
 و الخيل المسومة و الاغنام و الحراث و چه شوم آفات راه و شبهات گاه
 بسیار است و غصبات کونی بسیار خاتمه فلان سفینه های دین راه سرگردان
 و در شبهات سرور گردان بسیار راه در طرق پیرره باید باشد
 متقی غول را هاند نشغولی مشغول و پیری طبعی طبعی و شغولی
 و عطی است صاحب بدعت و ابحاث نشستی و چه چهارم سالکان از
 ابتدا و امتحان راه گوناگون است که از سر پایی این گاه بود مومن موقوف
 سلوک و مقصودات خلوک از حد بیرون سه پیر باید در ره سیر و سلوک
 نارسا نذر راه و در ابر خدائی به هر چه موقوفات و مقصودات راه بود و باشد
 متهم ساز و پیرایه و چه نیم اصحاب سلوک ارباب طلب را در راه سوای خود
 غفلت بخانی و امراض نادانی که از انجا بوی فساد و فحش و انحرف نهاد و خلیج پدید
 طیب خلوق باید که فرائض شناس بود و لیب و ائق شاید که علاج قیاس کند
 پیر راه دوست باید چون طیب تا ناسد در بهار و روزگار علاج در و کند آن
 حکیم نه طالب بهار شد در نور و چه ششم سالک راه را بعضی مقامات روحانی
 و برخی درجات روحانی چنان ظاهر کرد که روح او از کسوت بشریت و لباس
 آب و گل مجروش و پیر تو نور سبحانی با اعظم شانی در لشکر وصول خود افزاید
 و علمه انما الحق دلیس فی جنتی سوی الله در عسکر حصول بر دار و گراوش
 روح ولایت شان ز نور نه اعلیم مادی خودی گیر و از خدائی تر باشد که کوس

و دولت مستور بر زند و سجنانی و اهل حق بر هم زند صدای پیش شیخ کامل واقع
شاس با تیرا ویرالتصرف ولایت خود ازین پندار بریدن آرد و پایان مقام
ما فوق او از ماتحت او عیان سازد و گریه از جام می پرور و دست نهوا
از مستی زند به شمارائی پی بر می باید که گریه دوست وی به پر کشد از دور سو
ما فوق راسه و قلمه تقفتم سالک در راه گاه از غیب بشهات مای خند و مالک
در گاه از شهات غیب رای زند در ایجاد و قایل بر طالب خواهند کشود و بر
طوالی بر کعب خواهند نمود و انواع نمودار جامی و جلالی خواهد شد و بسیار لطافت
بر زبان غیب در میان خواهند نهاد و مکرر از لفظ لسان طیب از خان خواهند کشا
و ریخا پیر به باید زبان که در ویرستان دَعْلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءُ وَ كَلَّمَ
مکرر در رس کرده باشد و جوهره شاید جوهر فشان که در و کان دَعْلَمَ
فَمِنْ لَدُنْكَ عَلِمًا لَعَلَّ قَوْلًا قِیَاسًا مُمَوَّارَ وَ رِیَاسَتَ آوَرده صاحب نامی
که زبان بدان بود و رقی و اند زبان هر کس از هر ولایتی چون سالک از زبان
ولایت سخن کند و اند زبان و حل بکند هر روایتی از چنانکه یوسف علیه السلام
گفت رَبِّی قَدْ آتٰنِی مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ عَلٰی مِیْنِ تَابِیْلِ الْاِخَادِیْشِ
و وجه هشتم هزار سال سالک که هزار سیر بقوت قدم خویش گزینان بکند با
که بر سیری بر راه دین طے کند بلکه یک و چیت باشد که بدستگیری دستگیر
سجین پے عقد قطع صد هزاران ساله راه از مریدان گریه خود رفته باشد
سوائی نگریه بیای گشیم نور بن نیک قدم باشد زیر سیری رهنمای و در اسب
بقدم خویش رو زند مورچه ز قمار نیست و گاهی که بدم بر سیر نذر مرغ طیار نیست

علاسه پندار کار من در این
راستی و نادر از این
چنان صبر باشد و غیر اینها

دوراه است درین راه پیرانی نه که طعنه کنند طائران هوای نیکو راه
 مورد و گریه طیر که در یک قدم صد قدم رفت یابی نه وجه تسمیه سالک دیگر
 به تائین کنند هر چند که ذکر به تعلیق هم فائز دارد و در و ذکر خویش
 باید کار کرده از خود و از غیر خود آوری بجای نه اگر چه ذکر بند هم ذکر خداست
 نیست ذکر بند چون ذکر خدای وجه و هم در حضرت ملوک روزگار سوره
 خوانین و یار هر چند قضا و کج و خود میرسند و دیدار سلاطین میکنند اما آن چنان
 که کسی بواسطه حاجی دولت ملازمت خوانین در یابد و شخصه بر ابط نایبی شوکت
 مکالمات سلاطین بر تاب داین وسیله لطافتی دیگر دارد و این قریب گراشته
 آخر آرد که هر چه مردم طالب وصل ملوک نه برید بواسطه اند میرای نه لیکه
 بنو مستوی با آن کسی نه کورسید از واسطه بر باد شانی نه اکنون شرائط اعلی
 برایت هر چند از شمار بیرون اند ولیکن پنج شرط از گریه صاحب بد ابادی است

در شایسته خدای

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ جَاءَ أَمْنٌ عَبْدًا أَنَا أَنَا رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا عَلَيْنَا
 كَذَلِكَ قَالَ لِسَ مَرَاتِمِهِمْ مِنْ دُونِهِ كَذَلِكَ قَالَ لِسَ مَرَاتِمِهِمْ مِنْ دُونِهِ
 مِنْ كَذَلِكَ تَأْتِي وَأَصْحَابُ بَرَايَتِ دَوَابِّ بَرَايَتِ دَوَابِّ بَرَايَتِ دَوَابِّ بَرَايَتِ دَوَابِّ
 لَا يَزَالُ طَائِفَتَانِ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَتَانِ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضِلُّهُمَا مِنْ بَعْدِ هَذَا
 بِرَأْسِهِمْ بَارَكُوا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُمْ وَأَمَّا بَرَكَاتُهَا فَكَثِيرَةٌ وَأَمَّا بَرَكَاتُهَا فَكَثِيرَةٌ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسُهُمْ وَتَعْلَمُ لَدُنِي بِدَوَابِّهَا وَاسْتَحْقَاقِ شُحُوفِهِمْ أَيْنَ خَرَمِيهِمْ
 كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُمْ وَأَمَّا بَرَكَاتُهَا فَكَثِيرَةٌ وَأَمَّا بَرَكَاتُهَا فَكَثِيرَةٌ
 بِرَأْسِهِمْ بَارَكُوا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُمْ وَأَمَّا بَرَكَاتُهَا فَكَثِيرَةٌ وَأَمَّا بَرَكَاتُهَا فَكَثِيرَةٌ
 وَدَوَابِّهَا وَاسْتَحْقَاقِ شُحُوفِهِمْ أَيْنَ خَرَمِيهِمْ

ایزد خداوند بزرگوار از همه مردم برای استدلال و پیگیری شش خاص کرد و از لطف عام
 تا بود و در خور ارشاد از برای اختصاص سنگی و او ششخت و در میان سنگان
 دین کر است و ثانی استحقاق بخشید از کرم تا بود بواسطه رحمت خدا و به رسوم
 خصوصیت یافت از رحمت خداوند و بدین استیفاء از شفقت ولای حضرت
 رسید و بامحریت کشید که *سَخِمَةُ مِنْ عِنْدِنَا* ثالث از لطف و عنایت
 خاص کرد و به صدر بزم *عِنْدِيَّةِ* از عین نایب چهارم بفرستاد تا علم علوم حضرت الهی
 و بطریق کرم رسوم انسانی مشرف و مطرب ساخت و بواسطه تعلیم معارف و رابطه
 بکرم کرم چارم تعلیم کرده از علوم نکش نباشد و واسطه از اقتضای شش
 پنجم و دولت یافت علوم من لدنی واسطه که *مِنْ لَدُنَّا عَلِيًّا* عبارت از ان است
 شش پنجم باید علوم من لدن از ادیب علم غیب رسیده و از این پنج
 ارکان عمارت اقتدا بر بایست و بدین جنس بنای امارت استدلال بر تائید نماید
 که دین خواص مخصوص بود و باین اختصاص منصوص و با وضو و دیگر نیز باید که موضوع
 بود و با عتراف آخر معروف چنانکه در لطائف برآور حاصل الاحسان است نظام لدن
 یعنی تکرار کرده تا در خور اقتدای و از در راه پود و سه گریه اوصاف
 ولایت پیدا اند تا بود و صاحب ولایت زینت است لیکه حذر امان کردم شود
 تا بود و اندک به بسیار از ملایم پنج چنگ ولایت بهر شیخ نگریسته پنج دیگر
 از در است یکی توانمند پنج ز و با پنج شیخ پنج دیگر بر آرا از چهلای و صحبت و
 عرفان علم از برای بیرون و بار از هر کسی دیگر و فای هر گروه پنج شش پنج پنج کنون نیز پنج
 زنی پنج شش زده پنج پنج کسب می کرد پس پنج پای حقیقتی جمیع مسلمانان را سوسه کشید

لایزال است که چارم
 با علم و با کرم و با طرب
 علم و اخلاص

محل

راہ دین مشرف کرو اند بالنبی د الہ لا فحاد کلمتوسب و ہم برور لاجی
 شیخ عبد الواب وقفہ اللہ تعالیٰ عبادتہ و عابدی و کوشانہ و صفا کیشانہ
 از و روش اشرف مطالعہ قبول فرمایند بھترین عبادت قرب افزای و
 بھترین ریاضت ترتیب آراے نماز تہجد است بہ آن مقدار مواعید افروزی
 و فوائد منوی کہ در نماز تہجد بخاواد اند و عبادت عباد و دیگر نغمہ اند
 ہر کہ در دنیا سحر خیز آید نہ بچو خورشید آمدن تا بندہ راستے نماز سحر خیز
 بود تا سید را نہ ساز راہ روشن و آسنگ راستے زمین سستہ آید و آرد
 التَّحِيَّاتُ وَهِيَ أَنْ يَقُومَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَبَيْنَ صَافٍ وَيُصَلِّيَ مُطَهَّرًا قَبْلَ
 التَّحِيَّاتِ تَرَكَ النَّعْمَ وَقِيلَ التَّحِيَّاتُ الصَّلَاةُ بَعْدَ النَّعْمِ أَيْضًا التَّحِيَّاتُ تَرَكَ
 النَّعْمَ لِصَلَاةٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْمَكْتُوبَةِ
 قِيَامُ اللَّيْلِ وَفِيهِ مِنَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَامًا قَالَ الشَّافِعِيُّ سَمِعْتُ
 تَطَوُّعَ اللَّيْلِ أَفْضَلُ مِنْ تَطَوُّعِ النَّهَارِ وَيُغْلِبُهُ تَعَالَى وَفِيهِ مِنَ اللَّيْلِ تَحِيَّاتُ
 نَارِ فَالَةَ لَكَ وَفَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ أَفْضَلُ مِنْ فَعَلِهِ فِي الْمَسْجِدِ وَالْأَفْضَلُ أَنْ
 يُسَلِّمَ فِي كُلِّ رُكْعَتَيْنِ وَيُسَبِّحَ قِيَامَ ثَلَاثِ اللَّيْلِ أَوْ ثَلَاثِينَ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقْبِلُ
 سُدُسَ اللَّيْلِ فَإِمَّا أَنْ يَنَامَ ثَلَاثَ اللَّيْلِ أَوَّلًا وَيَقَامَ لِنِصْفِهِ وَيَنَامَ
 سُدُسَهُ الْآخَرَ أَوْ يَنَامَ نِصْفَ اللَّيْلِ أَوَّلًا وَيَقَامَ ثَلَاثَهُ وَيَنَامَ السُّدُسَ
 قِيَامَ وَسَطِ اللَّيْلِ وَثَلَاثَ الْآخِرِ أَفْضَلُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ مِنْ لَيْلٍ رُوِيَ
 رَأَيْتُ سَنَاءً وَلَا يَصَلِّيَ عِنْدَ قِيَامِ يَسْغُلُهُ عَنِ الصَّلَاةِ مِنَ التَّلَاوُفِ وَهُوَ
 قِيلَ مَا يَقُولُ وَلَا يَلْبِسُ بِالطَّالِبِ وَلَا يَسْفِي لَهُ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَهُوَ نَائِمٌ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 فذكرنا في كتابنا
 هذا ما وجدناه في
 كتبنا من فضائل
 صلاة الليل
 وذكرنا ما وجدناه
 في كتبنا من فضائل
 صلاة الليل
 وذكرنا ما وجدناه
 في كتبنا من فضائل
 صلاة الليل

بکنند که بدن سبک روی نماید و بکار و باری که گرانید باید از دوست کشید
 هرگاه جوارح از امور گران بارسستی پذیرد و اعتدال او باستحال آثار جوانی و بار
 از درستی گریز و باعث خواب و موجب عذاب گردد و شوم قبله از دوستی
 که قوت شب خیزی بهم آید و اسباب طلب امیری از هم کشاید چهارم روز از عصیان
 نورز و که موجب مرانی این دولت و سبب درانی این رفعت گردد و
 هر که ایستاد باید که در بخت خواب باید که بر چنان حرام از پلئے ویدن
 خواب وصول به چند چیزش کرد باید الزام در روز کار گران خود را
 کرد باید تا بود و در شب قیام و دیگر از بجه قیام شب پرونده عالی باید که بجه
 از طعام نهالت از قبله باید راست کرد و نوشته راه قیام از اتمام طعام
 از عصیان روزانه عنان عطف باید کرد و اسب تنگام نهالت انفس
 مرآت دل نه تیره گرداند و نگار نظام روز بیداری بود همچون عروس در بیداری
 از چار چیز آید تمام نه هر که از او در جهان در بر گرفت خواب و خواب بر هم زده
 سد عروس محله فیروزه نام آشف این دولت زبنداری گرفت خواب و خواب
 بر هم زده از احترام حضرت نوری رضی الله عنه گفت که پنج ماه از دولت
 قیام محروم شدم بسبب جرمی که از من سر بر زده بود و آن آنست که مرا از اتباع
 ایات گویند نه عقیقه بلند زد و شخصه از اتباع اصوات سازنده ^{که} سوزند
 آورده است چنان روز آواز گویند نه یک ز عقیقه مرد ساز آرمای نه که بالا گذشت
 از دل هفت خرج نه همان شعله آه خورشید سالی متن و دل خود تصور کرد
 که آه اواز حالت سوز نبود و صیحه او سفالت افروخته نامرآت باطن چهار چیز است

اول سلامتی دل از حقد مسلمانان و از بدعتهای جدیدان و از فضول کارهای
 دنیا چنانکه کس که تمش در تدبیر و تپا استغرق باشد قیام شب ویرامی نشود و اگر در نماز
 یا استنجز مهمات دنیا بجا طریش نگذرد و وسوسه های دیگر بجا طریش دوم
 ترس غالب که ملازم دل باشد یا کوتاهی امید چه فکر و احوال آخرت و در کثرت
 خواب عاید اثر ابر و رسوم آنکه قصد قیام شب بشنیدن آیات و اخبار و آثار خدا
 از بجا و شوق او بخواهد آن مستحکم شود و اشتیاق او بر این طلب پیوسته و در جات
 چنان بر آگیزه و چهارم و آن شریف ترین بواعث است دوستی خدا باشد و قوت
 ایمان بر آنکه در ایستادن حرفه نمی گوید مگر در مناجات پروردگار و او مطلع است
 بر و آنچه در دل او میگذرد او مشاهده میکند و آن خطرات خطای است از حقیقت
 با او چون خدای را دوست دارد و خلوت را با او محال بود و از مناجات
 لذت یابد و لذت مناجات با دوست او را بر درازی قیام شب باعث باشد
 هر که را باشد قیام شب مراد از آن بایدش مقصود او و وصل خداست و نور
 بنوامیس بیداری کند و بخت بیدارش بود خواب از بختی حقیقی بهم
 مسلمانان را توفیق قیام و صیام رفق گردانند و بالنبی و الله لا یجحد مکتوب
 یازدهم برادر اعز صاحب و ائمه العجایب شیخ خیر الدین محمد بن محمد بن
 من اخبار النضرین دعای درویشان و سلام مشائخ از درویشان شریف قبول
 فرماید غرض آنکه در مناقب این سلسله و سوره که در محافل این قافله سواد کرده بسیار
 رسانیده و بانث او روده بی انقباض گذرانیده فرستاده اند بخواج ترین دعا
 رسید و نیک ترین ساعات بوصول انجامید احوال انهم طالع او خطی کامل یافته اند

مکتبہ اشرفی
 و دیگر کتابهای
 چهارم و پنجم و ششم

واجب از ملاحظه اوفیض شایع در یافتند زارباب معنی که صورت نگارند
همه بوده اند یا با هم نه غیر نه چو یافتند در وریسه او و یقیناً کل من الخیرین
و انچه استفسار معانی از خلوت و غرت و استخفاف بیانی از خلوت و سلوت کرده
نیز بوضوح پیوست ای برادر در بیان معانی الفاظ مذکوره و جریان نکته ای
انما ظن بوجه مشایخ روزگار در وراستخ او و هر یک علی وجه الوصول بیان فرمود
و چون بر میان در سلک عیان آمده که خلوت عبارت از گوشه گرفتن است از
امور معنویه به بغیر فتن از کسور متکثره و صحبت ناو اشتن با اصحاب مشایخ و
دوام فراموشی از آزار باب معامله بکار و بی که سالک را بدایت حال از و جاره
ساکان راه را و در ابتدای چهاره بنو و از چنان خلوت سر آمد لذت
خلوت کسی کو یافته بر بنیاد از خلوت بر آید بهرین سر الطراره و خوشتر
روابط و چهار اند قال لا تشرف اصیل التصاف السابعة اولها الخ
ثم القیم ثم السهم ثم الخلة قال ذو النون رضی الله عنه
له اسئلتا ابعث علی الاخلاص والاختصاص من الخلة لا لانه
اذا اخلاصه غیر الله تعالی و قال ابی بکر ان الزاق و جید
خیر الدین و الاخیرة فی العیلة و القلة و جیدت شرفها فی الکثرة و الا
و قال سهل بن عبد الله ثلثة من علامات الخیر الاثنین بالله
لا استیاس من محبة العامة و الاعتیاس بمحاسة الخاصة و الله
یکثر ذکر الله و التذکر بالخلة فی طاعة الله و قال وهب اوحی
الله تعالی الی بعض انبیاء بنی اسرائیل ان احببت ان یلقانی

گفت در ان زمان که در خلوت
و غرت و استخفاف بیانی از خلوت و سلوت کرده
نیز بوضوح پیوست ای برادر در بیان معانی الفاظ مذکوره و جریان نکته ای
انما ظن بوجه مشایخ روزگار در وراستخ او و هر یک علی وجه الوصول بیان فرمود
و چون بر میان در سلک عیان آمده که خلوت عبارت از گوشه گرفتن است از
امور معنویه به بغیر فتن از کسور متکثره و صحبت ناو اشتن با اصحاب مشایخ و
دوام فراموشی از آزار باب معامله بکار و بی که سالک را بدایت حال از و جاره
ساکان راه را و در ابتدای چهاره بنو و از چنان خلوت سر آمد لذت
خلوت کسی کو یافته بر بنیاد از خلوت بر آید بهرین سر الطراره و خوشتر
روابط و چهار اند قال لا تشرف اصیل التصاف السابعة اولها الخ
ثم القیم ثم السهم ثم الخلة قال ذو النون رضی الله عنه
له اسئلتا ابعث علی الاخلاص والاختصاص من الخلة لا لانه
اذا اخلاصه غیر الله تعالی و قال ابی بکر ان الزاق و جید
خیر الدین و الاخیرة فی العیلة و القلة و جیدت شرفها فی الکثرة و الا
و قال سهل بن عبد الله ثلثة من علامات الخیر الاثنین بالله
لا استیاس من محبة العامة و الاعتیاس بمحاسة الخاصة و الله
یکثر ذکر الله و التذکر بالخلة فی طاعة الله و قال وهب اوحی
الله تعالی الی بعض انبیاء بنی اسرائیل ان احببت ان یلقانی

زوف خاموشی باشد نہ ز غم نہ گز او خاموش نبود نہ بیاد کش ہمین گوش باشد نہ
شرط ثالث جوع کہ اتفاق سالکان راہ اہی و ناسیکان در گاہ ناقضی اگر سالک
از دابت تا نہایت سیر خور و طالب آن از اول تا آخر دیر خور و پی شکم از طعم نہ
تا خالی نہ باشد جو است کا و بر دارد و در آن از اخذ نہ و کثرت تا قہی نہ باشد حکایت نیا
تا تو نہاشی ز بر از خور قہی نہ پای نہ خیز بگرانی نہ جائے نہ تا نہ بود کوس قہی
از سیری نہ برگزیش از ضرب نہ خیز و حد آسیران آمد و وصول دیر خور داران
زادہ حصول فائدہ کہ در گرسنگی یا قند در ریاضت و دیگر نہ و آن کہ در قہی خورہ اند
در مجاہدت آفرین نیاید عروس ولایت در وی نہ برون تا نیاید کسی از سر آید
ولیکن نہ چندان برون از در وی نہ بیاید نمودن کہ خور و پی نہ چہ درین راہ ہا
اعتدال نمیون و درین کاہادہ منوال برون اہم است چاکر خواہد کہ شکم
از غذا کسے کثرت قہی نماید و درین مواہدین و تیر و قہی کشاید و رسید و سخت برو
اندک اندک کم کند تا قوت بشری قوت بگیرد و تیر و عنصری کسور نہ پذیرد
کسے را کہ باید درین راہ نہ کم کند از دریش خوردن غذا نہ باید غذا
تا بکیسار کم نہ نمودن کہ سستی نیاید قولے نہ شرط راج بیداری کہ طالبان
راہ مطلوب و محبان در گاہ محبوب دائم و یا دومی ہستند کہ کسے کہ باو مقصود دارد
خواب غفلت از وی طعنہ آید کسے کہ کو طالب دیدار باشد بچشم او گشتہ مار
باشد بیا و گل زند فریاد بلسل نہ نیاید برگزیش و در قحافل نہ حضرت خواہد
میفرمودند کہ طالب صادق را باید کہ پیش از صبح بیک پاس بر خیزد و نماز بخند
کہ بہترین نافلہ و خوشترین فاصلہ است بگذارد و چہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

است حال فرض بود و جمعی بر آنند که نماز سجده و آخر حال ایشان فرض شد
 کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى دَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ
 يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَجِيدًا یعنی شب را بیدار واری ای محمد
 صلوات الله علیه و آله و سلم برای خواندن در نماز زیادتی که از فريضه باشد متر انا نماز
 نافله باشد متر شاید که بر انگیزد و پروردگار تو متر از در مقام محمود که آن تجلی آتی باشد
 یا رسیدن بر ایضه و خوب و امکان بنقطه حقیقه انسانی که عبارت از قرب است
 بود و از آن فی اشاره بوصول نبوی و عبارت از حصول مصطفوی بود و این
 را چه تمامه دنیا علیه السلام است و بعضی از ورثه وی کمال متابعت در کبریاست
 صلوات الله علیه و آله و سلم بحالات مراتب و مشارب صوفیه در شرکت وصول تا محضر
 سخی و از این نقطه دایره در دگر و مرکز بر کربنوت کریم نیست این نقطه
 کس را وصول بمرجه زند دوره پیکار سائی در تربیت مقام محمود و عبارت از
 شفاعت کردن است مراتب خلق اولین و آخرین را پس مقام محمود و محضر علیه
 معبود و عن فرموده بسبب مجرب و نیست سجود و و آیت دیگر گفت يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ
 اِهْبُذْ كُنُوزَكُمُوهَا وَجَمِيعَ كَلِيمٍ وَرِخْوَةِ الْيَلِیْلِ بِرِخْوَةِ شَبِّ لِعِبَادَتِ بَرَقِ
 زنده لطافت او ای عاشقانه و خشی ظرافت بدله نه بماند که نسبت بمعشوق خود
 عاشق کرده و جانب محبوب و متعلق بموده عاشقان صیرم عشق و اندوه و این
 محرم صدق را تمیز چه لطف بود که آن یار در سحر فرموده ز خواب باز
 بیدار گفتم پس ز خواب نوش و آمد و بخت بیدارش به سفید و زلف سیاه
 چینی به خطبات عبارت از لئون بر آمدن است و در آمدن در کمال که نه در میان

له
 نسبت فی این اشعار تمام
 در این شب بیدار و آید

راه سلوک و درجه چشمان و درگاه ملوک و این درجه کسیر الضیاع گردود که
 سبیل متابعت اصحاب ولایت بطریق متابعت اربابیت بقدم فناء و فنا
 سیرده باشد و درخت کازخانه بقا و البقا آورده جلوس بر او بگین دولت
 هر شهابی نیست و الویس بر نو رنگ این شوکت یار هر سپاهی نه سوار و لشکر
 بر او رنگ و دست نه مانند کس تا سر بر آزمائی نه قدم بر نیار و تحت وصول
 کس تا نخیز و نه در دو سر آینه و در خور نوشن بود و از قلم زدن بر صفحه عیار
 آورده شد و بنیقه سفارت در آورده باقی اسرار نامه بر نمی تابید و خامه نمراد
 که پرواز و انشاء الله تعالی چون مقابل بود و معامله و میان نهاد آید بر تباد
 نامه بر اسرار و دست خامه بر نو و در تخته خامه نمار و از حدت بختی نه بخت یار
 سخته نه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب و آرزو
 بر او را غفر الا صاحب و او را صاحب لای صافی و صفه الله تعالی و صافه الالهیه و الوافی
 دعای مستافانه و صفای مخصوصانه از روشن اشرف قبول فرمایند زری دولت
 کسیر را بعد از تحصیل علوم شریعتی و سلوک راه الهی و انگیر گرد و و شوی ز رتبت
 که شخصی را پس از توصل معلوم طاهر سودا سیر و درگاه نامنای ره دیر بود و مقصود
 چندین درس کمالات در علوم غریبه و منقود از کثرت غرس مقامات و شرف معلوم
 مجید و مراد از مطالعه صحائف معلومات و معانی طرائف معصومات و موجودات و معلوم
 در این این مقدمات لایحایات و مول تجزیه خدای و شنید باو شای اوست
 ای برادر گر کس در راه فضل نه تمام و مقصد از روزگار دیگر
 باشد و در شرف سودا دوست نه سودا زین سودا نباشد روزگار دیگر

استخوان و نه در دست دارد
 و نام جانش خوار را

له
 میر میخانه انگیز و شمشیر
 و انگیز و شمشیر

مکتوب و آرزو
 و شمشیر و شمشیر

مکتوب و آرزو
 و شمشیر و شمشیر

مکتوب و آرزو
 و شمشیر و شمشیر

مکتوب و آرزو
 و شمشیر و شمشیر

کسی در بای بیگانه را آشنای کرد و گوهر بدست نیابد و چه حاصل و سودا کمالات
 راه پیمایی کرد و بجنبه پیوست چه حاصل ای برادر سبک در آینه سبز نه مذاکرات
 فی الکائنات و لا نفس خساره احوال خویش را معاینه کن تا چه رسد تا یاد کاشته و در حلقه
 در آینه سبز نه مذاکرات و لا نفس خساره احوال خویش را معاینه کن تا چه رسد تا یاد کاشته و در حلقه
 مقصود عروس و هو معکة افکانه را منظره فرمای تا چه رسد تا یاد کاشته و در حلقه
 از صیقل تعریف مرآتیه که از زین توحید بر دای نه بر آید تا خال دوست و دوست
 فرو گیرد و جانش تا سرو پای به نظر اصحاب و کلمات و تصور ارباب هدایت خیلان
 آمد که ترک و تجرید در بدایت حال و آهسته حصول عروس چرخ روزگار است و تجرید
 در میدان مال را بطه وصول نموس آنچه بر روزگار مادام که این شرط بجای نیاورد و پای
 بر اورنگ ولایت نه نهد تا در علم ربط بر تابش نماند بر تو ننگ لقای نه رای تر نند
 قدم نه بر سرستی که هست این بیاو نه بنور لای این مکان جای است
 عالی بای نیست آنجا دریا کن منستی را تبرک خود فروشی کن نه که در بازار
 دین خواهند و بر روی این کالاه میطق الطیر طاعتی ملک رفعت میگوید
 تو دقتی سیر این دانی که خوانی باز را اعتقاد عروس سخن اقرب را یک در حلقه صورت
 بین تا جلع معنی چه صورت میکند بیا به مال و هو معکة را بهر خساره صورت
 اگر چشم خوانی تو داری بنگر از معنی نه در اول و به مان برادر در قصه خود ولی
 صحبت افتاد و بعضی از معارف استفاده کردند و ترخه از عوارف استفاضه
 نمودند آنات جانیه باطنی بان عزیز الوجود از حدزاده شد و رابطه خانی بان
 و غیر الوجود از حدزاده آن مناسب آنست که چند روز و دیگر به هم صحبت مجامع
 اگر واقع شود مطلوب کلی است و مکالمات مخصوصانه فایده بود و مقصود اصلی

کتابخانه
 در این کتاب
 که شایع است
 باشد و قابل
 باشد و قابل
 باشد و قابل

است بنوعین و ارایه دور زمان که تقدیر کرد و از غنایت خداست که اگر در
 نماید ترا صحت نمواند تعریف آدم بجای نه به تحقیق درین ایام متبرکه و صیام
 متبرکه که جاذبه محبت انوان العصاره زیاده تر آید اگر بطریق سیرگزیان حد و شود
 احتمال دارد برادر اغزشی نماز الدین را در محبت مخصوصانه و وصلت مخصوصه
 دارند و با هم گریخته اسرار در پستانه و اسرار بر کشتانه در میان نهند خالی از فایده
 نخواهد بود و بر چه مستحوی با یکدیگر و گفتگو و سرسیر و کنایه بھر است
 و در استفسار انوار سلوک و استحضار اطوار فنوک از هم بر آید خوشتر است
 نه بی دولت که در بیان محرم بهیم باشد ز عرفان جستجوی دور اسرار
 ولایت خوشتر است نه که با یکدیگر افتد گفتگویی و در مقامی که اصحاب لایق
 عمری گذارند اند از ترسیت کلی و در مرامی که ارباب غایت بهر یکدیگر سران
 قدرت اصلی است اگر اصحاب عرفان را از آن نهیم محبت فتنه و در پیوستن
 حائلی زمانه سجد گاه به خویش سازد نه که صاحب دولت و تسبیح از پاؤ
 باید که گاه گشته در حجره متبرکه و کلبه منوره حضرت در دریاست تو حید و قیام
 معاون تفرید گنج شکر فرید قدس الله وجهه هم صحبت محرابه دارند و در کمال
 مکالمات دوستانه آید که آن جا به بسیار رفیق آثار قسط انوار غنایت اهی
 و منزل انوار رعایت نامتناهی هست ز بهار ز بهار این دولت از دست
 نهند و دولت زیارت و طواف مرقد منوره حضرت شیخ داؤد قریب افتاده
 ز بهار گاه گاه به بان دولت طواف میمند شوند اتحاد و دولت اندیکه
 مقبره حضرت شیخ داؤد که در کتب آثار فضیلت اهی و اطوار و ادوات نامتناهی

که گفتن در سبزه
 غار در سبزه
 که گفتن در سبزه

ریا دهمی پس این دو دم مقدم حضرت گنج شکر قدس الله روحه در مسجد که پهلوی دروازه
 شرقی که ایشان افتاده است بسیار تنزل فرموده اند هر کجا در رو گنجی نای مرو
 افتاده تعبیه آباد شد که گویان تعبیه یاری طوف کرده طوف این کعبه بن گنزد و شد
 و مقبره تبرکه حضرت شیخ صلح سهروردی و شیخ صلح صوفی و مقابر شهدا
 و دیگر که در حواله قصه افتاده اند باید طوف کردن که فیض خواهد رسید که منقول است
 و قتی که حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر را میفرستادند و می نمود بطوف فرار تبرکه و فرمودند
 حضرت پیر ابو الفضل میرفتند بخروج طوف آن فیض فیض تبدیلی یافت و این در شهر
 را خود استفاده عمل بود هر چند که اوقات شریفه و ساعات لطیفه با فاده اصحاب
 استفاده میکنند و آیات ظریفه و حیات نفیقه باره احباب ششاده میروند اما ذکر
 صبح و شام و وظیفه روز و شب الترام دارند و آن لوکا و شایان انجام و افکار ارقیه
 فرجام که نمودند مطابقت کلی نمایند که معمول کا برشته و منقول از باب شریف
 می آید و فایز زکوة تجربه و رودی بتقریر موسی است و هست بخاکه معانیه خواهد افتاد
 پس هر که بپناه دود راه طلب راه باید رفت هر دم الزام است هر که بنهاد از سر
 اخلاص پایی دور ره ذکر ندانست فاصح عام دولت مذکور خواهد یافت او
 زانکه نام شکر ذکر شد و کام بهر از او کار روز و شب از همه او کار و ذکر صبح و شام
 از دو کام این راه باید سیر کرد و دور دو کام است دو کام است و دو کام باشد
 بعد از مقابله معامله در میان نهاده آید بالله و الله اعلم



قطعه تاج چرخ افروز و زرم تحقیق آفتاب آسمان بقیق
قدوة اشعرا جناب خواجہ عبدالرؤف صاحب عشرت کهنوتی

شاہ مخدوم جہانگیر شرف دراصل بود
مصدر حاجات خلق و معدن ارباب بقیق
جامع فضل و کمال و مجمع علم و منہر
منبع انوار مخفی فخرن اسرار غیب
حق تحقیق در زبان خویش بود این علم
دیدنی هستند مکتوبی کہ او ننوشتند بود
بعد از ترتیب داده عبدالرزاق آن خطوط
لوحش التذیبه مکتوب اند مطبوع غلام
سید شاہ نذیر احمد و الاصفیات
حصہ اول آن مجموعہ بنمودہ است طبع
کلک عشرت مصرعہ تاریخ طبع اولو

قبلہ صاحب دلان کہ عبد اہل و لا
سرستان و فاکلین باغ رضا
صدر بیدار صفیا و شمع زرم اولیا
سید عالی مناقب پوران فخر الورا
صوفیان ائمہ اہل کائنات اہل شوق
بامردان عقیدت مند طریاب ہدا
انکہ آمد سرگروہ عارفان با خدا
فیض بخش عالمان فلوصلان اقصیا
کنز عزیزان شد مخدوم ہست آن لیا
انکار و سے نفع بردند حمد صفیا

آئینہ مکتوب شرف مطلع امید
باغبان حقیقی را تا و گل گلزار رسالت را اور و لا تعد ولا تحصى کہ درین زبان
کتاب نایاب مقبول طبع ہر خاص و عام الموموم بہ مکتوب شرفی بفرمانش
جناب سید شاہ فطیر صاحب در مطبع و بدیہ امیری کهنوت گنج باہتمام
کترین احمد علی خان طبع شد محمد شریف الدین حیدر کا پنی نویسن

مکتوب اشرفی

شائقین علم و تصوف اور ارباب تحقیق پسند کہان ہین ادھر امن یہ مختصر و دل جان
 و تحکیم لکھائیں یہ کوئی معمولی کتاب نہیں بلکہ وہ کتاب ہے کہ جو حضرت قدوۃ العارفین
 ربیع الکاملین جناب سید شاہ مخدوم اشرف بہا نگاہ جو جو رقتہ اللہ علیہ فارسی
 تحریر فرمائی اور جناب قدوۃ المحققین حضرت سید شاہ عبدالرزاق کچھوچوی قدس
 خواہر زادہ مصنف نے ترتیب دی وہ اس عاجز نے بہ خرچہ زکریا غرض فیض عام نہایت اتمام
 پانچ حصوں تقسیم کر کے پہلا حصہ ۵۰۰۰ طبع کر لیا ہے اور بقیہ جلد میں ہی خریدار کو ملے گی
 قدروانی اور تو یہ دیکھنے کے لیے انشاء اللہ اسی سال طبع ہو جاوے گی۔ حق تعالیٰ اسکا
 پیام را قلم شہر جہشری ہو گیا ہے کوئی حقا قصیدہ نگارین اور مستنہاے مطلوب نشانہ
 ذیل سے طلب فرماوین قیمت فی جلد ۸۰۰ روپے جلد کے خریدار کو چارم مخفی ہے۔
 محصول و اکس دوم خریدار ہے۔

لکھنؤ و اکخانہ چوک محلہ اعظمہ خات مان محمد بدر الدین صاحب۔

لکھنؤ و اکخانہ چوک علی محمد خان تاجر کتب۔

کامپوٹر و ریسرچ وار العلوم سید وحید الدین اشرف صاحب۔

ضلع بستی مکان سید غیاث حسین صاحب وکیل محمد شام حسین صاحب مختار۔

ضلع بارہ بنکی و اکخانہ علی آباد پورہ شاہ کامگار مرحوم مولوی سید شاہ الطاف اشرف صاحب

سید تیر احمد ساکن ضلع بارہ بنکی و اکخانہ علی آباد پورہ شاہ کامگار مرحوم و معذور

DPK

اشرف جمعا ندر

مکتوب اشرافی

243.

اشرف جمالتیہ
مکتوب اشرفی

ie Date

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

